



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیمة

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



پیروان غدیر در گذر تاریخ

علی اصغر ولسوالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیروان غدیر در گذر تاریخ

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	پیروان غدیر در گذر تاریخ
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه ناشر
۸	پیشگفتار
۸	پیروان غدیر در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله
۱۰	برنامه پیروان غدیر در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله
۱۰	اشاره
۱۰	۱ - بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم
۱۱	۲ - سرودن شعر در دفاع از ولایت
۱۱	۳ - کار عملی در تثبیت ولایت
۱۱	پیروان غدیر هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وآله
۱۲	پیروان غدیر در ایام خلافت ابوبکر
۱۲	توضیح
۱۲	۱ - کاندیدا کردن امام علی علیه السلام برای بیعت
۱۲	۲ - تحصن شیعیان در خانه فاطمه زهرا علیها السلام
۱۲	۳ - موضع‌گیری‌ها در دفاع از ولایت
۱۳	اشاره
۱۳	الف) فضل بن عباس
۱۳	ب) مقداد بن اسود
۱۳	ج) سلمان فارسی
۱۳	د) ابوذر غفاری
۱۳	ه) اُبی بن کعب

- ۱۳ (و) بریده بن خضیب اسلمی
- ۱۴ (ز) خالد بن سعید
- ۱۴ - ۴ سکوت معنادار
- ۱۴ ۵ - مخالفت عملی
- ۱۴ ۶ - مبارزه منفی
- ۱۴ اشاره
- ۱۵ الف) غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر
- ۱۵ ب) وصیت به دفن شبانه
- ۱۵ پیروان غدیر در ایام خلافت عمر بن خطاب
- ۱۶ پیروان غدیر در ایام خلافت عثمان
- ۱۷ پیروان غدیر در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۷ توضیح
- ۱۷ الف) جنگ جمل
- ۱۸ ب) جنگ صفین
- ۱۹ جنایات معاویه بر پیروان غدیر
- ۱۹ پیروان غدیر در عصر «امام حسن علیه السلام»
- ۲۰ پیروان غدیر در عصر «امام حسین علیه السلام»
- ۲۱ ملحق شدن گروهی از پیروان غدیر
- ۲۴ شهیدان نامه‌رسان
- ۲۴ اشاره
- ۲۵ ۱ - عبدالله بن یقطر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام
- ۲۵ ۲ - قیس بن مسهر صیداوی
- ۲۵ پیشگامان شهادت
- ۲۵ توضیح

- ۱ - عمارة بن صلخب از دی ۲۵
- ۲ - عبدالاعلی بن یزید کلبی ۲۶
- پیروان غدیر در عصر «امام سجاد علیه السلام» ۲۶
- پیروان غدیر در عصر «امام محمد باقر علیه السلام» ۲۷
- پیروان غدیر در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام» ۲۸
- پیروان غدیر در عصر «امام موسی کاظم علیه السلام» ۲۹
- پیروان غدیر در عصر «امام رضاعلیه السلام» ۳۰
- پیروان غدیر در عصر «امام جواد علیه السلام» ۳۱
- پیروان غدیر در عصر «امام هادی علیه السلام» ۳۲
- پیروان غدیر در عصر «امام حسن عسکری علیه السلام» ۳۲
- پیروان غدیر در عصر «امام مهدی (عج)» ۳۳
- پیروان غدیر در عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان ۳۴
- پیروان غدیر در عصر حمدانیان و مذاهب شیعه ۳۵
- پیروان غدیر در عهد سلجوقیان ۳۵
- پیروان غدیر در عصر حکومت مغول ۳۶
- پیروان غدیر در عصر صفویان و عثمانیان ۳۷
- پی نوشت ها ۳۸
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۳۹

پیروان غدیر در گذر تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: پیروان غدیر در گذر تاریخ/تالیف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: ۹۵ ص. فروست: سلسله مباحث یادمان غدیر. شابک: ۱۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۷۹-۷ یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۹ (فپیا). یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اصحاب موضوع: غدیر خم موضوع: شیعه -- تاریخ موضوع: شیعه -- سرگذشتنامه شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵/۶ پ ۹ ۱۳۸۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲ شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۲۰۹۱۱:

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود. غدیر در طول تاریخ مورد بی مهری هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدس جمهوری اسلامی همت مسؤولان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم. امید است مورد قبول حضرت حق و توجه مولایمان حضرت حجت «عجل الله تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد. لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت الله وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیرسعیدسعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و ... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده‌اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء الله خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند. مدیر مسوؤل انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

بعد از نصب امام علی علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم عده‌ای با اخلاص تمام و اعتقاد مبرم به ولایت حضرت با او بیعت کرده و تا پایان عمر به عهد و پیمان خود وفادار ماندند. بعد از آنها در طول تاریخ و گذر زمان کسانی آمدند که گرچه حضرت علی علیه السلام را ندیدند ولی با تمام مشکلات و زحماتی که مخالفان حضرت ایجاد کرده بودند ولایت او را پذیرفته و تا آخر بر آن وفادار بودند. اینک سیری اجمالی بر پیروان غدیر در گذر تاریخ خواهیم داشت. علی اصغر رضوانی

پیروان غدیر در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله

گروهی از صحابه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با شنیدن آیات و روایات در امر امامت و ولایت و خلافت امام علی علیه السلام، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به او اعتقاد پیدا کرده، زعامت و امامت او را پذیرفتند و از ارادتمندان آن حضرت قرار

گرفتند. این گروه از همان زمان به «شیعه علی علیه السلام» معروف شدند: ۱ - ابوحاتم رازی می گوید: «انّ اول اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول اللّه صلی الله علیه وآله هو الشیعه، و کان هذا لقب اربعة من الصحابة هم: أبوذر و سلمان و المقداد و عمّار»؛ (۱) «اولین لقب و کلمه‌ای که در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله ظهور کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه، لقب چهار نفر از صحابه بوده است که عبارتند از: ابوذر، سلمان، مقداد و عمّار.» ۲ - ابن خلدون می نویسد: «کان جماعة من الصحابة یتشیعون لعلی و یرون استحقاقه علی غیره»؛ (۲) «جماعتی از صحابه، شیعه علی بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می دانستند.» ۳ - استاد محمّد کردعلی می گوید: «عرف جماعة من کبار الصحابة بموالاة علی علیه السلام فی عصر رسول اللّه صلی الله علیه وآله مثل سلمان الفارسی القائل: بایننا رسول اللّه صلی الله علیه وآله علی النصح للمسلمین والائتمام بعلی بن ابی طالب والموالاة له. ومثل أبی سعید الخدری الذی یقول: أمر الناس بخمسٍ فعملوا بأربعٍ و ترکوا واحدةً، ولما سئل عن الأربع قال: الصلاة والزكاة وصوم شهر رمضان والحج. وقيل: ما الواحدة التي ترکوها؟ قال: ولاية علی بن ابی طالب. قيل له: و أنّها لمفروضة معهنّ؟ قال: نعم هی مفروضة معهنّ. ومثل أبی ذر الغفاری وعمّار بن یاسر وحذیفه بن الیمان وذی الشهادتین خزیمه بن ثابت وأبى ایوب الانصاری وخالد بن سعید بن العاص وقیس بن سعد بن عباده»؛ (۳) «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی علیه السلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند؛ از آن جمله سلمان فارسی است که می گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت کردیم بر خیرخواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام و موالیان او. و ابو سعید خدری است که گفت: مردم به پنج کار امر شدند؛ چهار تا را انجام دادند و یکی را ترک نمودند. وقتی از آن چهار مورد سؤال شد گفت: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. از او سؤال شد آنچه را که ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. از او سؤال شد آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد: آری. و ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ذی الشهادتین خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری، خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد بن عباده.» او در ادامه کلماتش می نویسد: «وامّا ما ذهب الیه بعض الکتاب من أنّ اصل مذهب التشیع من بدعه عبدالله بن سبأ المعروف بابن السوداء، فهو وهم و قله معرفة بحقیقه مذهبهم. ومن علم منزله هذا الرجل عند الشیعه وبرائتهم منه ومن أحواله وأعماله، و کمال علمائهم فی الطعن فيه بلا خلاف بینهم، علم مبلغ هذا القول من الثواب. لاریب فی أنّ ظهور الشیعه کان فی الحجاز ولد المتشیع له»؛ (۴) «و امّا آنچه که بعضی از نویسندگان به آن رسیده‌اند، از این که اصل مذهب تشیع از بدعت‌های عبدالله بن سبأ معروف به ابن السوداء است، این از وهم و کمی شناخت حقیقت مذهب شیعیان است. و هر کس شناختی از جایگاه این مرد نزد شیعه و تبرّی آنان از او و گفتار و کردار او دارد و بفهمد که علمای شیعه همگی بدون اختلاف او را مذمت کرده‌اند علم پیدا می کند که تا چه اندازه‌ای این نسبت به شیعه صحیح است! شکی نیست در این که ظهور شیعه در حجاز کشور شیعیان علی بوده است.» ۴ - دکتر صبحی صالح می نویسد: «کان بین الصحابة حتّی فی عهد النبی صلی الله علیه وآله شیعه لریبه علی، منهم: أبوذر الغفاری والمقداد بن الأسود و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب و أبو الطفیل عامر بن واثله و العباس بن عبد المطلب و جمیع بنیه وعمّار بن یاسر و أبو ایوب الانصاری»؛ (۵) «در میان صحابه حتی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است؛ از آن جمله می توان ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار یاسر و ابویوب انصاری را نام برد.» ۵ - استاد محمّد عبدالله عنان می گوید: «من الخطأ ان یقال: انّ الشیعه ظهرت و لاوّل مرّة عند انشقاق الخوارج، بل کان بدء الشیعه و ظهورهم فی عصر الرسول صلی الله علیه وآله حین أمره الله بانذار عشیرته فی الآیه ۲۱۴ من الشعراء (و انذر عشیرتک الاقربین)، و لئی النبی فجمع عشیرته فی بینه و قال لهم مشیراً الی علی: هذا أخی و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطيعوا»؛ (۶) «این اشتباه است که گفته می شود شیعه برای اولین بار هنگام جدایی خوارج ظهور پیدا کرده است، بلکه ظهور شیعه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است، هنگامی که خداوند رسولش را فرمان داد تا عشیره خود را مطابق آیه ۲۱۴ سوره شعرا انذار کند. پیامبر صلی الله

علیه وآله دعوت خدا را پذیرفته و عشیره خود را در خانه‌اش جمع کرد و در حالی که اشاره به علی علیه السلام می‌نمود، خطاب به آنان فرمود: این، یعنی علی، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به سخنان او گوش فراداده و او را اطاعت کنید». ۶- نوبختی می‌گوید: «انَّ أوَّلَ الفرقِ الشَّیعِیَّةِ و هم فرقه علی بن ابی طالب علیه السلام المسمون شیعة علی فی زمان النبی صلی الله علیه وآله، و بعده معروفون بانقطاعهم الیه و القول بامامته»؛ «همانا اولین فرقه از فرقه‌های اسلامی، شیعه است و آن فرقه علی بن ابی طالب می‌باشد که در زمان پیامبر به شیعه علی نام گذاری شده و بعد از او معروف به توجه به آن حضرت و اعتقاد به امامت او بوده‌اند».

برنامه پیروان غدیر در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

شیعیان در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از آن که از ولایت و جانشینی امام علی علیه السلام اطلاع یافتند درصدد تثبیت این مقام و ولایت از راه‌های مختلف برآمدند که از آن جمله است:

۱ - بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم

پیامبر صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم خطبه‌ای ایراد کرد و در آن، مقام و منصب علی بن ابی طالب علیه السلام را برای خلافت ابلاغ نمود، آن‌گاه فرمود: «امرت عن أخذ البيعة منكم و الصفقة لكم بقبول ما جئت به عن الله عزوجل فی علی امیر المؤمنین و الأئمة من بعده، الذین هم منی و منه أئمة قائمة منهم المهدی الی یوم القیامة الذی یقضی بالحق... . معاشر الناس! انکم اکثر من ان تصافقونی بکف واحد، و قد أمرنی الله عزوجل أن أخذ بأستتکم الاقرار بما عقدت لعلی من امره المسلمین و من جاء بعده من الأئمة منی و منه علی ما أعلمتکم: أن ذریتی من صلبه، فقولوا باجمعکم: انا سامعون، مطیعون راضون منقادون لما بلّغت عن ربنا و ربک فی أمر علی و أمر ولده من صلبه من الأئمة، نبايعک علی ذلك بقلوبنا و أنفسنا و ألسنتنا و أیدینا علی ذلك، نحیی و نموت و نبعث و لانغیر و لانبذل، و لانشک و لانرتاب، و لا نرجع عن عهدہ و لاننقض الميثاق، نطیع الله و نطیعک و علیاً امیرالمؤمنین و ولده الأئمة الذین ذکرته من ذریتک... . فناداه القوم: سمعنا و أطعنا علی أمر الله و أمر رسوله بقلوبنا و ألسنتنا و أیدینا. و تداکوا علی رسول الله و علی علی - علیهما السلام - فصافقوا بأیدیهم...»؛ (۷) «من مأمورم که از شما بیعت گرفته نسبت به آنچه از جانب خدا در حق علی امیرالمؤمنین و امامان بعد از او آورده‌ام از شما التزام بگیرم، امامانی که آن‌ها از ذریه من و اویند. امامانی که قیام کننده بر حق می‌باشند. و از جمله آنان مهدی است که تا روز قیامت به حق حکم خواهد کرد... . ای مردم! شما بیش از آن هستید که با یک دست با من بیعت کنید، در حالی که خداوند عزوجل مرا امر کرده که از زبان شما نسبت به پیمانی که برای علی به عنوان امیرالمؤمنین و امامان بعد از او گرفته‌ام، اقرار بگیرم. امامانی که از من و از اویند، آن‌گونه که من به شما ابلاغ کردم، این که ذریه من از صلب اوست. پس همه شما بگویید: ما شنوا و مطیع و راضی و منقاد دستوراتی هستیم که از جانب پروردگار ما و تو در امر علی و امر اولاد از صلب او از امامان، ابلاغ کردی. با تو به قلب‌ها و جان‌ها و زبان‌ها و دست‌هایمان بیعت می‌کنیم و بر این امر زندگی کرده و می‌میریم و مبعوث می‌گردیم و هرگز تغییر و تبدیل نخواهیم داد و شک و ریبی نخواهیم داشت. و از عهد خود باز نمی‌گردیم و پیمانی که بسته‌ایم نقض نخواهیم کرد. خدا را اطاعت کرده و تو و علی امیرالمؤمنین و اولاد او، امامانی که از ذریه و صلبت بعد از حسن و حسین نام بردی اطاعت خواهیم نمود. امامانی که مقام آن‌ها را نزد خود و پروردگارم عزوجل به شما شناساندم... . مردم خطاب به حضرت صلی الله علیه وآله عرض کردند: گوش فراداده و اطاعت امر خدا و امر رسولش را به قلب‌ها و زبان‌ها و دست‌ها خود خواهیم کرد. در این هنگام بود که مردم نزد رسول خدا و علی - علیهما السلام - ازدحام کرده و با دست‌ها

خود بیعت نمودند...».

۲- سرودن شعر در دفاع از ولایت

حسان بن ثابت بعد از واقعه غدیر از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا نصب امام علی علیه السلام به ولایت را به شعر درآورد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به او اجازه داد، آن گاه واقعه غدیر را چنین سرود: ینادیهم یوم الغدیر نیهم بخمّ وأسمع بالرسول منادیاً فقال له قم یا علی فأتنی جعلتک من بعدی اماماً وهادياً «ندا می دهد مردم را در روز غدیر پیامبرشان، در سرزمین خم، و چقدر ندای رسول شنیدنی است! پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: برخیز ای علی! چرا که من تو را بعد خود امام و هدایتگر قرار دادم». تا آخر شعر. (۸)

۳- کار عملی در تثبیت ولایت

از جمله کارهایی که پیروان امام علی علیه السلام در جهت تثبیت امامت و ولایت آن حضرت انجام دادند این بود که شهادت به ولایت او را بعد از شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در اذانشان به عنوان تیرک، نه به قصد جزئیت، می گفتند تا از این راه، هم اعتقادشان را به ولایت محکم کنند و هم به دیگران گوشزد نمایند. شیخ عبدالله مراغی مصری نقل می کند: «انّ سلمان الفارسی ذکر فیهما - الاذان والاقامة - الشهادة بالولاية لعلی بعد الشهادة بالرسالة فی زمن النبی صلی الله علیه و آله، فدخل رجل علی رسول الله فقال: یا رسول الله! سمعت أمراً لم اسمع به قبل هذا؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما هو؟ قال: سلمان یشهد فی اذانه بعد الشهادة بالرسالة الشهادة بالولاية لعلی. قال: سمعتم خيراً؟» (۹) «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله سلمان فارسی در اذان و اقامه نمازش شهادت به ولایت را بعد از شهادت به رسالت می گفت. شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! چیزی شنیدم که تاکنون نشنیده بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن چیست؟ عرض کرد سلمان در اذانش بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت می گوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیکی و خیر شنیده‌ای.» و نیز نقل می کند که شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد: «یا رسول الله! انّ اباذر یذکر فی الأذان بعد الشهادة بالرسالة الشهادة بالولاية لعلی و یقول: اشهد انّ علیاً ولی الله؟ فقال: كذلك، أو نسیتم قول یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلی مولاه؟ فمن نکث فأتما ینکث علی نفسه»؛ (۱۰) «ای رسول خدا! ابوذر در اذان، بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت علی علیه السلام یعنی: «أشهد أنّ علیاً ولی الله» می گوید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همین طور است. آیا فراموش کردید گفتار مرا در روز غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه» پس هر کس پیمان شکنی کند بر ضرر خود چنین کرده است.»

پیروان غدیر هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

شیعیان هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به دستورهای آن حضرت در صدد تثبیت و تنفیذ دستورات برآمدند؛ از آن جمله: ۱- با تأکید و اصرار پیامبر صلی الله علیه و آله به آوردن دوات و قلم برای نوشتن وصیت، در آن هنگام، دسته و جماعتی بودند که اصرار به آوردن دوات و قلم داشتند تا پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت خود را مکتوب دارد، ولی از آن جا که طرف مقابل قوی بود نتوانستند این دستور را عملی سازند. ۲- بعد از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت عمل نکردن به دستورش، جمعیت را از خود دور کرد، افرادی از شیعیان امام علی علیه السلام امثال مقداد و ابوذر را نزد خود نگاه داشت، آن گاه وصیت خود را نسبت به امامان بعد از خود نزد آنان مطرح نمود. (۱۱) ۳- بنابر نقل مظفر در «السقیفة» پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از شیعیان و ارادتمندان امام علی علیه السلام را هنگام فرستادن لشکر اسامه به جنگ و مقابله با لشکر روم، نزد خود نگاه داشت، تا چنانچه مرگ

او فرا رسید این چند نفر با بیعت با امام علی علیه السلام خلافت و حکومت را برای آن حضرت تمام کنند، ولی متأسفانه عمر، ابوبکر و برخی دیگر با تخلف از لشکر اسامه بن زید، این نقشه و تدبیر عالی پیامبر صلی الله علیه و آله را برهم زدند تا مبدا خلافت از دست آنان گرفته شود. ۴ - هنگامی که برخی، به جهت رسیدن به ملک و سلطنت بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله به سقیفه بنی ساعده رفته، مشغول تقسیم قدرت یا تصاحب آن برای خود بودند، در حالی که جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز دفن نشده بود، شیعیان به پیروی امامشان علی علیه السلام مشغول دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و عزاداری برای آن حضرت بودند.

پیروان غدیر در ایام خلافت ابوبکر

توضیح

شیعیان بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به تلاش خود در راه عملی کردن دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در رابطه با امام علی علیه السلام ادامه دادند، و در این راه اقداماتی انجام دادند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - کاندیدا کردن امام علی علیه السلام برای بیعت

از آن‌جا که شیعیان سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را در حق امام علی علیه السلام دیده و شنیده بودند و معتقد به امامت و جانشینی امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جانب خداوند و رسول صلی الله علیه و آله بودند، از این رو بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فوراً طرح کاندیدا کردن امام را برای بیعت مطرح نمودند. عباس بن عبدالمطلب به امام علی علیه السلام می‌گوید: «أمدد يدك أبايعك يبايعك الناس»؛ (۱۲) دستانت را به من بده تا با تو بیعت کنم و مردم نیز با تو بیعت خواهند کرد.

۲ - تحصن شیعیان در خانه فاطمه زهرا علیها السلام

شیعیان بعد از واقعه سقیفه و تمام شدن خلافت به نفع ابوبکر، به عنوان اعتراض به خانه حضرت زهرا علیها السلام آمده، در آنجا تحصن کردند، تا ضمن اعتراض به عمل انجام شده، بر امامت و ولایت بحق امام علی علیه السلام صحه بگذارند. مسعودی در حوادث وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «ان الامام علیاً اقام ومن معه من شيعته في منزله بعد ان تمت البيعة لأبي بكر»؛ (۱۳) «همانا امام علی علیه السلام و کسانی که با او از شیعیان بودند، بعد از آن که بیعت با ابو بکر تمام شد، در منزل حضرت اقامت گزیدند». عمر بن خطاب می‌گوید: «انه كان من خبرنا حين توفى الله نبيه ان علياً والزبير و من معهما تخلفوا عنّا في بيت فاطمة»؛ (۱۴) «از جمله اتفاقاتی که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد آن که علی و زبیر و گروهی که با آن‌دو بودند از بیعت و همکاری با ما سرپیچی کرده، در خانه فاطمه تحصن نمودند». متخلفین از بیعت با ابوبکر عبارتند از: ۱ - سلمان فارسی ۲ - عمار یاسر ۳ - براء بن عازب ۴ - ابوذر غفاری. ۵ - مقداد بن اسود. ۶ - ابان بن سعید. ۷ - عباس بن عبدالمطلب و جماعتی از بنی‌هاشم و جمعی از مهاجرین و انصار. (۱۵) ابن اثیر می‌گوید: «وكان أبان أحد من تخلف عن بيعة أبي بكر لينظر ما يصنع بنو هاشم، فلما بايعه بايع»؛ (۱۶) «ابان از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سر باز زد تا ببیند بنی‌هاشم چه می‌کنند؛ بعد از آن که دید بنی‌هاشم بیعت کردند او نیز بیعت نمود».

۳ - موضع‌گیری‌ها در دفاع از ولایت

اشاره

شیعیان بعد از آن که تحصی نشان توسط عمر بن خطاب بر هم خورد، وارد مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله شده، درصدد احتجاج و اقامه حجت بر مردم آمدند، تا آنان را از این خواب غفلت بیدار سازند. اینک به موضع گیری‌های برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

الف) فضل بن عباس

او در ضمن سخنان خود خطاب به مردم فرمود: «.. وصاحبنا أولى بها منکم»؛ (۱۷) «صاحب ما - علی علیه السلام - به خلافت، از شما سزاوارتر است».

ب) مقداد بن اسود

او می‌گوید: «واعجباً لقریش و دفعهم هذا الأمر عن أهل بیت نبیهم و فیهم أول المؤمنین...»؛ (۱۸) «عجب دارم از قریش که چگونه خلافت را از اهل بیت نبی‌شان گرفت درحالی که در میان آنان کسی است - علی علیه السلام - که اول مؤمن به پیامبرصلی الله علیه وآله است».

ج) سلمان فارسی

بعد از واقعه سقیفه خطاب به مردم فرمود: «کرداز و نا کرداز، لو بایعوا علیاً لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم»؛ (۱۹) «کردید آنچه نباید می‌کردید، و نکردید آنچه را که باید می‌کردید، اگر با علی علیه السلام بیعت می‌کردید نعمت فراوانی برای شما از آسمان و زمین جاری بود».

د) ابوذر غفاری

او می‌گوید: «أصبتم قناعه و ترکتم قرابه، لو جعلتم هذا الأمر فی أهل بیت نبیکم ما اختلف علیکم اثنان»؛ (۲۰) «به کم قناعت کردید، و قرابت رسول خداصلی الله علیه وآله را رها ساختید، اگر امر خلافت را در اهل بیت نبی‌تان قرار می‌دادید هرگز دو نفر هم در میان شما اختلاف نمی‌کرد».

ه) ابی بن کعب

او از جمله کسانی بود که هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و شورای سقیفه را بی‌ارزش خواند. (۲۱) ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الاولیاء» از قیس بن سعد نقل می‌کند: «وارد مدینه شدم تا با یاران پیامبرصلی الله علیه وآله ملاقات کنم، علی الخصوص خیلی علاقه داشتم که ابی را ملاقات نمایم، وارد مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله شدم و در صف اول به نماز ایستادم، ناگهان مردی را دیدم که نماز خود را تمام کرد و شروع به حدیث گفتن نمود. گردن‌ها به سوی او کشیده شد تا بیاناتش را بشنوند. او سه بار گفت: سران این امت گمراه شدند و آخرتشان تباه شد، ولی من دلم به حال آنها نمی‌سوزد، بلکه به حال مسلمانانی می‌سوزد که به دست آنان گمراه شدند» (۲۲).

و) بریده بن خضیب اسلمی

ذهبی در ترجمه او می‌نویسد: «بعد از غصب خلافت از طرف ابوبکر، بریده خطاب به ابوبکر کرده، گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، چه مصیبت‌هایی که حق از طرف باطل کشید، ای ابوبکر! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی می‌زنی؟ کسی تو را گول زده یا نفست تو را گول زده است؟ آیا به یاد نداری که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر نمود که علی علیه السلام را امیر المؤمنین بنامیم؟ آیا یاد نداری که پیامبر صلی الله علیه و آله در اوقات مختلف، اشاره به علی کرده، می‌فرمود: این، امیر مؤمنین، و قاتل ظالمین است؟ از خدا بترس و نفس خود را محاسبه کن، قبل از آن که وقت بگذرد و خودت را از آنچه باعث هلاکت نفس است نجات بده. و حق را به کسی که از تو به آن سزاوارتر است واگذار، و در غصب آن پافشاری مکن، برگرد، تو می‌توانی برگردی، تو را نصیحت کرده و به راه نجات راهنمایی می‌کنم، کمک کار ظالمین مباش.» (۲۳)

ز) خالد بن سعید

ابن اثیر می‌گوید: «تأخر خالد و أخوه أبان عن بيعه أبي بكر، فقال لبنى هاشم: انکم لطوال الشجر، طیبو الثمر، نحن تبع لكم... فلما بايع بنو هاشم أبابكر بايعه خالد»؛ (۲۴) «خالد و برادرش ابان از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به بنی‌هاشم خطاب کرده گفتند: همانا شما خاندانی ریشه‌دار و اصلی هستید که افراد شایسته‌ای را به جامعه تحویل داده است و ما به دنبال شما می‌باشیم... بعد از آن که بنی‌هاشم با ابوبکر - با تهدید و زور - بیعت کردند این دو برادر - خالد و ابان - نیز بیعت نمودند».

۴ - سکوت معنادار

از جمله موضع‌گیری‌های شیعیان در خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، سکوت معنادار آنان بود؛ زیرا از طرفی حق را با علی علیه السلام دانسته و دیگران را لایق مقام خلافت نمی‌دانستند. از طرف دیگر مصالح اسلام و مسلمین را در نظر می‌گرفتند، کسانی که به تعبیر امیر المؤمنین، تازه مسلمان‌اند. از طرف سوم دشمنان داخلی و خارجی را در کمین می‌دیدند، لذا با یک جمع‌بندی، سکوت را بر هر چیز دیگر ترجیح دادند. به این معنا که دست به شمشیر نبرند و برای گرفتن حق امیر المؤمنین علیه السلام اقدامی انجام ندهند، ولی این بدان معنا نبود که سکوت مطلق داشته باشند؛ زیرا حق هیچ‌گاه نباید به طور مطلق خاموش بماند، بلکه در هر موردی که صلاح می‌دیدند از راه‌های مختلف حقانیت امیر المؤمنین علیه السلام را گوشزد می‌کردند.

۵ - مخالفت عملی

در برخی از موارد نیز عملاً با خلیفه غاصب مقابله می‌کردند که می‌توان یک نمونه از آن را اقدام عملی مالک بن نویره در ندادن زکات به نماینده ابوبکر، خالد بن ولید دانست؛ زیرا او معتقد بود که ابوبکر شایسته خلافت نیست و دادن زکات به نماینده او کمک به ظالم است؛ از این رو از دادن زکات به او سرپیچی کرد... . نمونه دیگر از مخالفت عملی را می‌توان هجرت بلال از مدینه دانست؛ زیرا بلال به خاطر منصب مهمی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، احساس کرد که اگر در مدینه بماند باید برای خلیفه وقت اذان گو باشد، و از آن‌جا که اذان او در حقیقت تأیید خلافت غاصب است، به همین خاطر مصلحت را در آن دید که از مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله به محلی دور هجرت کند تا از او بهره‌برداری سیاسی نشود و در آنجا بود تا از دار دنیا رحلت کرد. (۲۵)

۶ - مبارزه منفی

حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پدرش و مشاهده خلافت‌های دستگاه خلافت و بعد از این که نتوانست از راه گفت و گو و نصیحت آنان را متبّه سازد، راه مبارزه منفی را پیش گرفت. و این راه را چه تا زمانی که زنده بود و چه برای بعد از شهادتش دنبال کرد:

الف) غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

بخاری در باب «خمس» در مسأله میراث حضرت زهرا علیها السلام از فدک نقل می‌کند: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناک شد و با ابوبکر قهر نمود. و این متارکه ادامه داشت تا از دنیا رحلت نمود. (۲۶) او نیز در باب غزوه خیبر به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ابی بکر فرستاد تا میراث خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنکه از خمس خیبر باقی مانده بود بر او بفرستد. ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم آنچه هست همه صدقه می‌باشد. تا این که می‌گوید: ابوبکر از پرداخت میراث حضرت امتناع کرد. فاطمه - علیها السلام - بر او ناراحت شد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت. (۲۷)

ب) وصیت به دفن شبانه

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله از فئ مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده باز خواهد... ابوبکر از پرداخت آن‌ها امتناع ورزید. فاطمه - علیها السلام - بر ابوبکر غضبناک شد و با او قهر کرده و تا زنده بود با او سخن نگفت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود. و هنگامی که وفات نمود شوهرش علی - علیها السلام - او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از دفن حضرت آگاه نکرد.» (۲۸) ابن ابی الحدید می‌نویسد: «علی و حسن و حسین - علیهما السلام - فاطمه را شبانه دفن کرده و قبرش را مخفی نمودند.» (۲۹) او نیز می‌گوید: «خبر صحیح نزد من این است که فاطمه - علیها السلام - از دنیا رحلت نمود در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر بر جنازه او نماز نخوانند.» (۳۰) مسلم در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات حضرت می‌گوید: «...علی - علیها السلام - خبر وفات فاطمه را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نماز گزارد.» (۳۱) حلبی از واقعی نقل کرده که گفت: «نزد ما به اثبات رسیده که علی - کرّم الله وجهه - فاطمه را شبانه دفن کرد و بر آن حضرت با عباس و فضل نماز گزارد و هرگز کسی را خبر نمود.» (۳۲) استاد توفیق ابو علم می‌گوید: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد: یکی این که کسانی که بر آن‌ها غضب نموده در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند و جنازه‌اش شبانه به خاک سپرده شود.» (۳۳) ابوبکر جوهری نقل می‌کند: «هنگامی که زمان وفات فاطمه - علیها السلام - فرار رسید بر امیرالمؤمنین - علیها السلام - وصیت کرد که هرگاه از دنیا رفتم مرا شبانه دفن کن و هرگز ابوبکر و عمر را از این امر آگاه مساز...» (۳۴) ابن قتیبه می‌گوید: «...فاطمه - علیها السلام - قسم یاد کرد که هرگز با ابوبکر سخن نگوید و وصیت کرد تا شبانه دفن شود تا ابوبکر در تشییع جنازه‌اش حاضر نگردد، لذا شبانه دفن شد.» (۳۵)

پیروان غدیر در ایام خلافت عمر بن خطاب

عمر بن خطاب با توجه به نقش مهمی که در دوران خلافت ابوبکر داشت، به خلافت رسید و بدین جهت با مخالفت رو به رو نشد. امام علی علیه السلام و شیعیان با این اقدام مخالف بودند، اما بیعت سریع مردم، فرصتی برای مخالفت امام و شیعیان باقی نگذاشت.

سابقه رفتار تند عمر در دوران خلافت ابوبکر، زمینه هرگونه مخالفت عملی را منتفی می‌ساخت. (۳۶) علی علیه السلام اگرچه میراث خویش را برباد رفته و خود را شایسته رهبری می‌دانست، ولی برای حفظ موقعیت حساس جهان اسلام، هم‌چنان سکوت توأم با بیان حق و حقیقت، و تذکر به حقانیت خود را ادامه می‌داد. شیعیان نیز همانند امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت معناداری داشتند، آن‌ها اگرچه سکوت کرده و به جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین دست به اقدامی عملی علیه حکومت وقت نمی‌زدند ولی با بیانات خود با آنان مخالفت می‌ورزیدند. عمر بن خطاب در مجلسی گفت: «دلیل قریش در انتخاب علی علیه السلام به خلافت این بود که آنان کراهت داشتند خلافت و نبوت در یک خاندان جمع شود. ابن عباس که در آن مجلس بود در برابر این سخن عمر موضع‌گیری کرده، خطاب به او فرمود: قریش نسبت به آنچه که خداوند نازل کرده بود، کراهت داشتند.» (۳۷)

پیروان غدیر در ایام خلافت عثمان

عثمان شیوه دو خلیفه پیشین را دنبال نکرد. ابتدا والیان عمر را از ولایات برداشت و بستگان خود را بر کار گماشت. حکم بن العاص را که پیامبر صلی الله علیه و آله به طائف تبعید کرده بود، به مدینه برگرداند و خزانه مسلمین را به او سپرد. مروان بن حکم را مشاور خویش قرار داد و یک‌پنجم زکات شمال آفریقا را که مبلغ دومیلیون و پانصد و بیست هزار دینار بود به وی بخشید و او را به دامادی خویش برگزید. وی از بیت‌المال بصره مبلغ ششصد هزار درهم به داماد دیگر خویش، عبدالله بن خالد بن اسید، حواله کرد. عبدالله بن عامر، پسر دائی خویش را که نوجوانی بود به حکومت بصره انتخاب کرد. عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح، برادر رضاعی خود را - که پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه به سبب ارتداد وی دستور قتلش را صادر کرده بود - به حکومت مصر و خراج آن سرزمین برگزید. ولید بن عقبه بن ابی‌معیط برادر مادری خود را به کوفه فرستاد و پس از فساد و تباهی و شراب‌خواری او سعید بن عاص، فامیل دیگر خود را به آن شهر گماشت. سعید با اعمال سیاست اشرافی اموی و بیان این‌که زمین‌های سرسبز عراق از برای قریش است، موجب اعتراض و شورش مردم کوفه گردید. (۳۸) در این دوران علی علیه السلام و شیعیان در مقابل بدعت‌های عثمان و والیانش ساکت نمی‌نشستند. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «انَّ الَّذِي عَلَيْهِ أَكْثَرُ أَرْبَابِ السَّيْرِ وَعُلَمَاءِ الْأَخْبَارِ أَنَّ عَثْمَانَ نَفَى أَبَاذْرًا إِلَى الشَّامِ ثُمَّ اسْتَقْدَمَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لَمَّا شَكِيَ مِنْهُ مَعَاوِيَةَ، ثُمَّ نَفَاهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الرَّبَذَةِ لَمَّا عَمِلَ بِالْمَدِينَةِ مَا كَانَ يَعْمَلُ بِالشَّامِ»؛ (۳۹) «بیشتر تاریخ‌نویسان و عالمان اخبار بر آن‌اند که عثمان ابتدا ابوذر را به شام تبعید کرد و بعد از آن‌که معاویه از او به عثمان شکایت کرد، او را به مدینه خواست و از مدینه، به‌خاطر مخالفت با خلیفه، به ربذه تبعید نمود.» زمانی که ابوذر را به ربذه تبعید کردند و علی علیه السلام و فرزندان او را بدرقه نمودند، ابوذر نگاهی به امام علیه السلام کرد و گفت: وقتی شما و فرزندان را می‌بینم به یاد سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد شما می‌افتم و گریه می‌کنم. (۴۰) و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد که فرمود: «زود است که شما را فتنه فرارسد، اگر گرفتار آن شدید بر شما باد عمل به کتاب خدا و اقتدا به علی بن ابی‌طالب علیه السلام.» (۴۱) در زمان خلافت عثمان، ابوذر بر درب مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و در خطبه‌ای که ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! محمد وارث علم آدم و فضایل انبیاست، و علی بن ابی‌طالب وصی محمد و وارث علم اوست...» (۴۲) بلاذری می‌نویسد: «مقداد بن عمرو، عمار بن یاسر، طلحه و زبیر با تعداد دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به عثمان نامه نوشتند و او را به نکاتی چند تذکر دادند و او را از خدا ترساندند. و در ضمن تهدید کردند که اگر به تذکرات آنان گوش فرا ندهد برضد او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفته نزد عثمان آورد. به مجرد این‌که صدر نامه را برای او خواند، عثمان با غضب به او گفت: آیا تو از بین دوستانت جرأت خواندن نامه تهدیدآمیز را برای من داری؟ عمار در جواب گفت: دلیلش این است که ناصح‌ترین قوم خود به تو هستم. عثمان در جواب گفت: دروغ می‌گویی ای فرزند سمیه! عمار گفت: به خدا سوگند من پسر سمیه و فرزند یاسرم. سپس عثمان به غلامش دستور داد که دست و پای او را بشکنند. آن‌گاه با دو پایش درحالی که در کفش بود شروع به لگزدن به عمار

کرد که بر اثر آن «فتق» بر او عارض شد.» (۴۳)

پيروان غدیر در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

توضیح

خلافت امام علی علیه السلام در اواخر سال سی و پنج ه.ق. شروع شد و تقریباً چهار سال و نه ماه ادامه یافت. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بیعت عمومی با آن حضرت وقت را مناسب دیدند تا یادی از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده، مردم را به آن مقام شامخ تذکر دهند تا اگر خواستند با آن حضرت بیعت کنند با انگیزه‌ای حقیقی باشد. از این رو هنگام بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام، مالک بن حارث اشتر خطاب به مردم کرده، فرمود: «ای مردم! این علی علیه السلام وصی اوصیا و وارث علم انبیاست، او کسی است که بلاهای بزرگ را به جان خریده و زحمت‌های فراوانی در راه اسلام تحمل کرده است. او کسی است که کتاب خدا به ایمان او شهادت داده و پیامبرش او را به بهشت رضوان بشارت داده است. کسی که تمام فضایل در او جمع شده، و احدی از گذشتگان و اهل این زمان در سابقه و علم و فضلش شک نکرده است...» (۴۴) خزیمه بن ثابت نیز پس از بیعت با امام علی علیه السلام می‌گفت: «ما کسی را برگزیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای ما برگزید.» (۴۵) امام علی علیه السلام به کوفه آمد و آن شهر را محل اقامت خود، به عنوان پایتخت، انتخاب نمود؛ تا آن که بتواند تشیع را در عراق گسترش داده و خود را نیز به اهل عراق معرفی نماید. از طرفی کوفه منطقه‌ای سوق‌الجیشی بود، و چون کل عراق نیز به شام نزدیک بود، آن حضرت خواست تا علاوه بر عراق؛ شام را نیز تحت نظر قرار دهد. بعد از ورود امام علی علیه السلام به عراق، مردم با ملاحظه امام علی علیه السلام به عنوان قهرمان سیاست، در مقابل استیلای شامیان از او حمایت کردند و مدت‌ها از حامیان مذهبی امام علی علیه السلام بودند. پس از جنگ جمل، اصطلاح شیعه علی علیه السلام شامل همه کسانی می‌شد که از علی علیه السلام در مقابل عایشه حمایت می‌کردند. علاوه بر آن به اشخاص و گروه‌های غیرمذهبی که به دلایل سیاسی از علی علیه السلام حمایت می‌کردند، لفظ شیعه اطلاق می‌گردید. نصر بن مزاحم می‌گوید: امام علی علیه السلام هنگام برشمردن جنایات طلحه و زبیر فرمود: «انّ اتباع طلحة و الزبیر قتلوا شیعتی و عمالی»؛ (۴۶) «همانا پیروان طلحه و زبیر در بصره شیعیان و عاملان مرا به قتل رساندند». در این مفهوم وسیع بود که کلمه شیعه در سند حکمیت در صفین به کار رفت. ده سال بعد، زمانی که شیعیان شروع به تثبیت موقعیت اسمی خود کردند، کوشش‌هایی برای جدایی حامیان علی علیه السلام صورت گرفت و بین حامیان مذهبی و غیرمذهبی وی تمایزی حاصل شد. امام علی علیه السلام در طول چهار سال و نه ماه حکومت خویش، اگرچه نتوانست جامعه اسلامی را به صورت اول خویش بازگرداند، اما به موفقیت‌های مهمی دست یافت که عبارتند از: ۱ - معرفی کردن شخصیت واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم. ۲ - تبیین احکام فراموش شده اسلام. ۳ - جلوگیری از بدعت‌ها و تحریف‌های دینی در حد امکان. ۴ - تصحیح و اصلاح احکامی که به اشتباه برای مردم تبیین شده بود. ۵ - تبیین مقدار زیادی از معارف دینی. ۶ - تربیت شاگردانی جلیل‌القدر؛ مانند: اویس قرنی، کمیل بن زیاد، میثم تمار، رشید هجری و... در عصر حکومت امام علی علیه السلام اگرچه فشارها و حصرهای سیاسی از شیعه برطرف شد، ولی در عوض مبتلا به جنگ‌های داخلی متعدد شدند و در این جنگ‌ها نیز با گفتار و عمل، دست از دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام برنداشتند. شیعیان با وجود شکست در جنگ‌ها برای دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و مقابله با مخالفین آن حضرت، دست از دفاع عقیدتی از آن حضرت علیه السلام برنداشتند.

الف) جنگ جمل

شیعیان عقیدتی در جنگ جمل به جهت آگاهی دادن مخالف و موافق به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ها و رجزهای حماسی خود، آن حضرت را به دیگران معرفی می‌کردند. مردی از قبیله ازد به میدان آمده، می‌گوید: هذا علی وهو الوصی آخاه یوم النجوة النبی وقال هذا بعدی الولی وعاه واع ونسی الشقی (۴۷) «این علی است که همان وصی می‌باشد و برای او در روز نجوا پیامبر بود. و فرمود: این بعد از من ولی و سرپرست است. عده‌ای آن را پذیرفته و افراد شقی فراموشش نمودند». زحر بن قیس جعفی می‌گوید: أضربکم حتی تقرّوا لعلی خیر قریش کلّها بعد النبی من زانه الله وسّماه الوصی انّ الولی حافظاً ظهر الولی (۴۸) «من با شما می‌جنگم تا بر علی اقرار نمایید؛ کسی که بهترین قریش بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است. کسی که خداوند او را زینت داده و او را وصی نامیده است. همانا ولی پشت و پناه ولی است».

ب) جنگ صفین

در جنگ صفین نیز شیعیان به طرق مختلف به دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و حریم ولایت برآمدند. عده‌ای با بیان خطبه‌ها، به دفاع از مقام او برآمدند. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «بعد از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را در کوفه برای حرکت به طرف صفین به جهت جنگ با معاویه جمع کرد، عمرو بن حمق خزاعی ایستاد و امام علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده، عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! من تو را به جهت خویشاوندی یا طلب مال، یا سلطنت و جاه، دوست ندارم، بلکه دوستی من نسبت به تو از آن جهت است که پنج خصلت در تو یافتم که در دیگری نبوده است: تو پسر عموی رسول خدا و جانشین و وصی او هستی، و پدر ذریه پیامبری که در میان ما به ودیعت گذارده شده است. تو اوّل کسی هستی که اسلام آورد، و سهم تو در جهاد از همه بیشتر است...» (۴۹) امّ خیر نیز در روز صفین در تحریک سپاهیان امام علی علیه السلام می‌فرمود: «عجله کنید - خداوند شما را رحمت کند - به یاری امام عادل و باتقوای باوفا و راستگو که وصی رسول خداست.» (۵۰) برخی دیگر نیز با اشعار خود به دفاع از مقام ولایت برآمدند: قیس بن سعد، صحابی عظیم و سید خزرج، می‌گوید: وعلی إمامنا و إمام لسوانا أتى به التنزیل یوم قال النبی من کنت مولاه فهذا مولاه خطب جلیل إن ما قاله النبی علی الأمة حتم ما فيه قال وقیل (۵۱) «و علی امام ما و امام غیر ماست، و این مطلبی است که قرآن آورده است. روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم پس این علی مولای اوست، و این شأن بزرگی است. همانا چیزی را که پیامبر صلی الله علیه و آله برای امت فرموده حتمی است و در آن قال و قیل نیست». اینان در اشعار خود عمدتاً بر مسأله وصایت و جانشینی امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید داشتند. برخی دیگر نیز پس از آن که امام علی علیه السلام از صفین به کوفه بازگشت و خوارج از او جدا شدند، در کنار امام علی علیه السلام ثابت قدم ماندند و بار دیگر با آن حضرت تجدید بیعت و عهد نمودند. از جمله عهد آنان این بود که به حضرت خطاب کرده، عرض کردند: «ما دوست هر کسی هستیم که تو دوست آنی، و دشمن هر کسی هستیم که تو با آنان دشمنی داری.» (۵۲) عده‌ای دیگر با نوشتن نامه به معاویه او را مورد عتاب و سرزنش قرار داده، مقام ولایت و خلافت به حق امیرالمؤمنین علیه السلام را به او گوشزد می‌کردند. محمد بن ابوبکر در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد، می‌گوید: «...وای بر تو! چگونه خودت را در کنار علی علیه السلام قرار می‌دهی، کسی که وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او و پدر فرزندان اوست. کسی که قبل از دیگران به او گروید و آخرین کسی بود که عهد پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید. او را از اسرارش آگاه و در امرش شریک ساخت.» (۵۳) دارمیه حجونیة از زنان شیعه امام علی علیه السلام در برابر معاویه در بیان علل دوستی علی علیه السلام گفت: «من او را دوست دارم؛ زیرا مساکین را دوست می‌داشت و به واماندگان کمک می‌کرد. او فقیه در دین بود و از بیان حق کوتاهی نمی‌نمود. او از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت داشت...» (۵۴)

جنايات معاويه بر پيروان غدیر

از سال ۳۹ هجری، معاویه هجوم همگانی و گسترده‌ای را بر علیه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز نمود و با فرستادن افرادی خشن و بی‌دین برای سرکوب شیعیان، حیطة حکومت حضرت را مورد تاخت و تاز قرار داد: ۱ - نعمان بن بشیر را با هزار نفر برای سرکوب مردم عین‌التمر فرستاد. ۲ - سفیان بن عوف را با شش هزار نفر برای سرکوب مردم هیت و از آنجا به انبار و مدائن فرستاد. ۳ - عبدالله بن مسعود بن حکمه فزاری که از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود را با هزار و هفتصد نفر به تیماء فرستاد. ۴ - ضحاک بن قیس را با سه هزار نفر به واقعه برای غارت هرکس که در طاعت امام علی علیه السلام است فرستاد. و در مقابل، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حجر بن عدی را با چهار هزار نفر برای مقابله با او فرستاد. ۵ - عبدالرحمن بن قباث بن اشیم را با جماعتی به بلاد جزیره فرستاد، که حضرت کمیل را برای مقابله با او فرستاد. ۶ - حرث بن نمر تنوخی را نیز به جزیره فرستاد تا با هرکس که در اطاعت امام علی علیه السلام است مقابله کند که در آن واقعه افراد زیادی کشته شدند. (۵۵) ۷ - در سال ۴۰ ه.ق، بَسْر بن اَرطاة را با لشکری به سوی مکه و مدینه و یمن فرستاد، او هنگامی که به مدینه رسید، عبیدالله بن عباس که عامل مدینه از طرف امام علی علیه السلام بود، از آنجا فرار کرده و در کوفه به حضرت ملحق شد، ولی بَسْر هر دو فرزند او را به شهادت رسانید. (۵۶) یکی دیگر از مناطقی که سر راه «بَسْر» مورد غارت قرار گرفت، منطقه‌ای بود که گروهی از قبیله همدان و شیعیان حضرت علی علیه السلام در آنجا سکونت داشتند. بَسْر با حرکتی غافلگیرانه به آن‌ها حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت، و تعدادی از زنان و فرزندان آنان را به اسارت برد. و این اولین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می‌شدند. (۵۷) مسعودی در مورد بَسْر بن اَرطاة می‌گوید: «او افرادی از خزاعه و همدان و گروهی را که معروف به «الانباء» از نژاد ایرانیان مقیم یمن بودند کشت. و هرکسی را که مشاهده می‌کرد میل به علی دارد یا هوای او را در سر دارد، می‌کشت.» (۵۸) ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «بَسْر به طرف اهل حسابان که همگی از شیعیان علی علیه السلام بودند، آمد و با آنان سخت درگیر شد و به‌طور فجیعی آنان را به قتل رسانید. و از آنجا به طرف صنعا آمد و در آنجا صد نفر از پیرمردان را که اصالتاً از فارس بودند کشت، تنها به جرم این که دو فرزند عبیدالله بن عباس در خانه یکی از زنان آنان مخفی شده است. و بَسْر در حمله‌هایش حدود سی هزار نفر را به قتل رساند و عدّه‌ای را نیز در آتش سوزاند.» (۵۹) او نیز می‌نویسد: «معاویه در نامه‌ای به تمام کارگزارانش نوشت: به هیچ‌یک از شیعیان علی و اهل بیتش اجازه گواهی ندهید. و در مقابل، شیعیان عثمان را پناه داده و آنان را اکرام کنید... و نیز در نامه‌ای دیگر به کارگزاران خود نوشت هرکسی که ثابت شد محبّ علی و اهل بیت اوست اسمش را از دیوان محو کرده و عطا و روزی‌اش را قطع نمایید. و در ضمیمه این نامه نوشت: هرکس که متّهم به ولای اهل بیت علیهم السلام است او را دستگیر کرده و خانه او را خراب کنید. بیشتر مصیبت بر اهل عراق بود خصوصاً اهل کوفه...» (۶۰) روزی معاویه به امام حسین علیه السلام گفت: «یا اباعبدالله! أعلمت انا قتلنا شیعةً ابیک، فحظناهم و کفناهم و صلینا علیهم و دفناهم؟» (۶۱) «ای اباعبدالله! آیا علم پیدا کردی که ما شیعیان پدرت را به قتل رسانده و حنوط و کفنشان کرده و بر آنان نماز گزارده و دفنشان کرده‌ایم؟»

پيروان غدیر در عصر «امام حسن علیه السلام»

هنگامی که امام حسن علیه السلام مجبور به مصالحه با معاویه گردید، یکی از خطراتی که امام علیه السلام احساس می‌کرد امنیت شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. از این رو در قرارداد خود با معاویه تصریح کرد که باید امنیت به اصحاب امام علی علیه السلام داده شود. معاویه نیز آن را پذیرفت. ولی در همان روز اول معاویه اعلام کرد که آن تعهدات را نمی‌پذیرد و زیر پا می‌گذارد. ابن ابی‌الحدید از ابی‌الحسن مدائنی روایت می‌کند: «معاویه در نامه خود به والیان چنین نوشت: من ذمه خود را از هرکسی که روایتی

در فضیلت ابی تراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور خطبا در هر منطقه بر منبر شروع به لعن علی علیه السلام و تبرّی از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت اهل کوفه بودند؛ زیرا آن هنگام در کوفه تعداد زیادی از شیعیان وجود داشتند. معاویه، «زیاد» را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می‌شناخت، بر اساس دستور معاویه هر جا که شیعیان را می‌یافت به قتل می‌رساند، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پای آنان را قطع می‌نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می‌کرد. همچنین عده‌ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند...» (۶۲) ابن اُعثم می‌نویسد: «زیاد، دائماً در پی شیعیان بود و هر کجا آنان را می‌یافت به قتل می‌رساند، به طوری که شمار زیادی را کشت. او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می‌کرد. البته خود معاویه نیز جماعتی از شیعیان را به قتل رساند. (۶۳) معاویه خود دستور به دار آویختن گروهی از شیعیان را صادر کرد. (۶۴) زیاد شیعیان را در مسجد جمع می‌کرد، تا از علی علیه السلام اظهار بی‌زاری جویند. (۶۵) او در بصره نیز در جست و جوی شیعیان بود و با یافتن آنها آنان را به قتل می‌رساند. (۶۶) عده‌ای از صحابه و تابعین به دستور معاویه به شهادت رسیدند. در سال ۵۳ هجری معاویه حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رساند و او اولین کسی بود که به همراه اصحابش به شیوه قتل صبر در اسلام کشته شد. (۶۷) عمرو بن حمق خزاعی، صحابی عظیم را که امام حسین علیه السلام او را سیدالشهدا نامید، بعد از آن که معاویه او را امان داد، به قتل رساند. (۶۸) مالک اشتر، یکی از اشراف و بزرگان عرب و یکی از فرماندهان جنگ‌های امام علی علیه السلام بود. معاویه او را در مسیر مصر به وسیله سم، به دست یکی از غلامانش به قتل رسانید. (۶۹) رشید هجری، از شاگردان امام علی علیه السلام و خواص وی بود، زیاد دستور داد که از علی علیه السلام برائت جسته و او را لعنت کند، او امتناع ورزید. از این رو دو دست و دو پا و زبان او را بریده و به دار آویخت. (۷۰) جویریّه بن مهر عبدی را به جرم داشتن ولایت علی علیه السلام دستگیر نموده و بعد از جدا کردن دو دست و دو پای او، بر شاخه درخت خرما به دار آویخت.

پیروان غدیر در عصر «امام حسین علیه السلام»

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «وضع تا وقتی که حسن بن علی، از دار دنیا رحلت نمود، این چنین بود. در این هنگام مصیبت و فتنه بر شیعیان بیشتر شد، کار به جایی رسید که شیعیان در بین مردم از جان خویش ترس داشتند و یا از شهر خود فرار کرده و به طور پنهانی زندگی می‌کردند. (۷۱) امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: «بیشتر مصیبت برای ما و شیعیان، بعد از رحلت امام حسن علیه السلام بود که در آن زمان در هر شهر، شیعیان ما را می‌کشتند و دست‌ها و پاهای آنها را به این گمان که شیعه هستند از بدن جدا می‌کردند. هر کسی که متهم به دوستی و ارتباط با ما می‌شد، او را زندانی نموده و یا اموالش را غارت می‌کردند یا خانه‌اش را خراب می‌نمودند و این مصیبت و بلا هم‌چنان شدت یافت تا زمان عبیدالله ابن زیاد». (۷۲) سال شصت هجری قمری، معاویه هلاک شد و پسرش یزید، طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود، زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. به شهادت تاریخ، یزید، هیچ‌گونه شخصیت دینی نداشت. حتی در زمان حیات پدرش، جوانی بود که به اصول و قوانین اسلام، اعتنا نمی‌کرد و جز عیاشی و بی‌بندوباری و شهوترانی، کاری نمی‌دانست. در سه سال حکومت خود فجایعی را به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام، با آن همه فتنه‌ها که انجام گرفته، بی‌سابقه بود. سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، با فرزندان و خویشان و یاران و شیعیانش، با فجیع‌ترین وضع، به شهادت رساند و زنان و کودکان و اهل بیت پیامبر را به همراه سرهای بریده شهداء، در شهرها گرداند. (۷۳) سال دوم مدینه را قتل عام کرد و جان و مال و آبروی مردم آن دیار را تا سه روز برای لشکریانش مباح نمود. (۷۴) و در سال سوم کعبه مقدسه را خراب کرد و آن را به آتش کشید. (۷۵) ابومخنف از حجاج نقل کرده که گفت: «اجتمعت الشیعه فی منزل سلیمان بن صرد، فذکروا هلاک معاویه، فحمدنا الله علیه، فقال: انّ معاویه قدهلک وانّ حسیناً قد تقبّض علی القوم بیعتته، وقد خرج الی مکة وانتم شیعته وشیعه ایه...» (۷۶) «شیعیان در منزل سلیمان بن صرد جمع شده

و خبر از هلاکت معاویه دادند. آنان همگی خدا را از این جهت ستایش کردند. سلیمان بن سرد گفت: همانا معاویه به هلاکت رسیده و حسین بیعت خود را دریغ داشته و از مدینه به مکه حرکت نموده است، و شما شیعیان پدرش هستید...». طبری و ابن اثیر قصه دعوت ولید از امام حسین علیه السلام در دارالاماره بعد از هلاکت معاویه را نقل کرده است. او می‌گوید: عبدالله بن زبیر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله! من بر تو می‌ترسم که اگر به نزد او در دارالاماره روی تو را در آنجا حبس نماید، و تو را رها نکنند تا با یزید بیعت کرده یا تو را بکشند. امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنِّي لست ادخل وحدي، ولكن اجمع اصحابي الي وخدمي و انصاري و اهل الحق من شيعتي، ثم آمرهم ان يأخذ كل واحد سيفه...»؛ (۷۷) «من به تنهایی بر او وارد نمی‌شوم، بلکه اصحاب و خدمتکاران و یاران اهل حق از شیعیانم را جمع می‌کنم و آنان را سفارش می‌کنم تا هر کدام شمشیر خود را به همراه خود داشته باشند...».

ملحق شدن گروهی از پیروان غدیر

تاریخ گواهی می‌دهد که گروهی از شیعیان فرصت را مناسب دیده و به هر نحو ممکن و با زحمت فراوان خود را به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق نمودند، که یزید بن ثبیط عبدی و دو فرزندش عبدالله و عبیدالله از این قبیلند. یزید بن ثبیط از شیعیان و از اصحاب ابوالاسود به شمار می‌آید. او کسی بود که در میان قوم خود به شرف و کرامت معروف بود. ابوجعفر طبری می‌گوید: «ماریه دختر منفذ عبدیه زنی از شیعیان به حساب می‌آمد و خانه او محل اجتماع شیعیان بود که در آنجا جمع می‌شدند و گفت‌گو می‌کردند. به ابن زیاد خبر رسید که امام حسین علیه السلام به جهت نوشتن نامه بر او به طرف کربلا در حرکت است، لذا به عامل خود دستور داد که دیده‌بان گذاشته و راه را ببندد و هر کس که به کوفه وارد یا خارج می‌شود کنترل نمایند. یزید بن ثبیط عزم خروج از کوفه و ملحق شدن به امام حسین علیه السلام را نمود. ده فرزند داشت، آنان را از عزم خود مطلع ساخت و پیشنهاد کرد که هر کس می‌خواهد با او در این سفر شرکت کند. دو فرزند از ده فرزندش به نام عبدالله و عبیدالله به درخواست او پاسخ مثبت دادند. آن گاه به خانه ماریه آمد و به اصحاب خود گفت: من قصد خارج شدن از کوفه و ملحق شدن به حسین علیه السلام را دارم، کیست که با من در این سفر شرکت کند. همگی به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد می‌ترسیم... آن گاه با دو فرزند خود و مصاحبت عامر و غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیه از کوفه به قصد ملحق شدن به کاروان حسینی به حرکت درآمدند. آنان با سرعت هرچه تمام‌تر خود را در سرزمین ابطح در مکه به امام حسین علیه السلام رساندند. خبر آمدن آنان که به امام رسید حضرت به سراغ آنان آمد، عرض کردند: آنان نیز به دنبال شما آمده‌اند. حضرت در بین راحله آنان به انتظارشان نشست. بعد از لحظاتی یزید بن ثبیط که امام را در منزلش ندید به سوی راحله خود بازگشت و همین که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد گفت: «بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا». اشاره به این که به فضل خدا و رحمتش که ملاقات با امام حسین علیه السلام است باید جشنود بوده و به من تبریک بگویید. آن گاه بر حضرت سلام داده و در محضرش بر زمین نشست، و خبر از آمدن خود و فرزندان و عده‌ای دیگر به جهت نصرتش داد. امام حسین علیه السلام بر او دعای خیر نمود. آن گاه قافله او را به کنار قافله خود برد، آنان با حضرت بودند تا در سرزمین کربلا بعد از مبارزه‌ای به شهادت رسیدند. و نیز از جمله کسانی که از کوفه به حضرت ملحق شدند، برید بن خضیر همدانی است. او تابعی و قاری قرآن و از اصحاب علی علیه السلام و از اشراف کوفه به شمار می‌آمد. سیره نویسان می‌نویسند: هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، از کوفه حرکت کرد و در مکه به حضرت ملحق شد، و با او بود تا در کربلا به شهادت رسید. و نیز از جمله کوفیان که به حضرت ملحق شدند، سعد بن حرث انصاری و ابوالحوتوف بن حرث انصاری است. آن دو در ابتدای امر با عمر بن سعد به جهت قتال با امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شدند، ولی روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب امام، هنگامی که صدای طلب نصرت و یاری امام را از طرفی و صدای

شیون زنان و کودکان را از طرف دیگر شنیدند، با اسلحه خود از سپاه عمر بن سعد خارج شده و به دفاع از امام حسین علیه السلام برآمدند، و بعد از کشتن جماعتی از لشکر عمر بن سعد خود نیز به شهادت رسیدند. و نیز از جمله کسانی که از شیعیان خالص آن حضرت از کوفه به کربلا آمدند، کاروان شش نفره‌ای به نام عمرو بن خالد صیداوی، سعد مولی عمرو بن خالد، مجمع العائذی، عائذ بن مجمع، جناده بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی یا جملی است که اسب نافع را یدک می‌کشید؛ زیرا نافع خودش از پیش به امام حسین علیه السلام ملحق شده بود. اعلان قیس بن مسهر صیداوی و اخبار او از خروج امام حسین علیه السلام به سوی عراق، این شش تن را از کوفه به یاری حضرت فرستاد. این شش تن می‌دانستند که دیده‌بان‌ها بر سر راه قرار داده‌اند تا هر کس را که به یاری حسین علیه السلام می‌رود دستگیر کنند. طرماع شتریان را راهنما گرفتند تا آنان را از بیراهه برده و به امام حسین علیه السلام ملحق کنند. طرماع آنان را به سرعت از بیراهه می‌برد و در راه برای شترها آواز حدی می‌خواند... بیابان‌ها را در نور دیدند و می‌کوشیدند خود را از دید مأموران پنهان دارند تا به امام حسین علیه السلام رسیدند. کاروانیان هنگام شرفیابی شعرهای طرماع را برای امام خواندند. حضرتش فرمود: امید است که آنچه خدا برای ما خواسته خیر باشد، خواه کشته شویم و خواه پیروز گردیم. حَزَّ آنان را مانع شد و خواست که تمام آن‌ها را زندانی کند و یا به کوفه برگرداند. امام فرمود: هرگز نخواهم گذاشت و ما از ایشان دفاع می‌کنیم چنان که از جان خود دفاع نمایم. اینان انصار من‌اند، تو وعده دادی که تا نامه این زیاد نرسد متعرض من نشوی. حَزَّ گفت: چنین است ولی این‌ها همراه تو نیامده‌اند. امام فرمود: اینان یاران من‌اند و مانند کسانی هستند که همراه من بوده‌اند. لازم است که به وعده خود وفا کنی و گرنه با تو پیکار می‌کنیم. حَزَّ که وضع را چنین دید سخن خود را پس گرفت و دست از آن‌ها برداشت... این گروه همگی در روز عاشورا شهید شدند و از نخستین شهدا بودند. در آغاز مبارزه مورد محاصره دشمن قرار گرفتند. امام برادرش عباس را فرمود تا آن‌ها را از محاصره نجات دهد. عباس اطاعت کرد و بر سپاه دشمن حمله کرد تا این که خط محاصره را شکست و همگی را نجات داد، و این جوانان با پیکرهای آغشته به خون به سوی امام حسین علیه السلام آمدند. حضرت عباس علیه السلام در پشت سرشان قرار داشت. سپاهیان یزید خواستند راه را بر این جوانان ببندند، آن‌ها که چنین دیدند از حضرت عباس علیه السلام جدا شدند و حمله متقابل نمودند، آن قدر جانپازی کردند تا همگی به شهادت رسیدند. حضرت عباس علیه السلام به حضور امام علیه السلام رسید و گزارش داد. و امام بر آنان درود فرستاد. (۷۸) و نیز از جمله کوفیان حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسلم بن عقیل قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین علیه السلام را کردند. سیره نویسان می‌نویسند: حبیب اسب خود را محکم زین نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلاخن مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می‌خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحب نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می‌شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد و در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدا! بندگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. آن گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی‌گذارم تا با تو به نصرت حسین علیه السلام آیم. و نیز از جمله کسانی که از کوفه به نصرت امام حسین علیه السلام آمد حجاج بن مسروق جعفی از شیعیان امام علی علیه السلام است. او از کوفه به مکه آمد تا به امام حسین علیه السلام ملحق شود. همراه حضرت به کربلا آمد. او در اوقات نمازها اذان می‌گفت و از جمله کسانی بود که در سرزمین کربلا به شهادت رسید. و نیز از جمله کوفیان نعمان بن عمرو ازدی راسبی و برادرش حُلاس بن عمرو است. این دو در ابتدا همراه عمر بن سعد بودند ولی شبانه به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شدند و با او بودند که در حمله اول در رکاب امام حسین علیه

السلام به شهادت رسیدند. و نیز از جمله کوفیان زهیر بن قین بجلی است. او از اشراف و شجاعان کوفه بود و در جنگ‌ها مواقف عجیبی داشت. در ابتدا عثمانی و طرفدار او بود ولی در سال ۶۰ هجری با اهل بیتش به حج مشرف شد، به هنگام بازگشت به کوفه در بین راه با امام حسین علیه السلام مواجه شد. خداوند متعال او را هدایت کرد و از آنجا حسینی شد و به طرف کربلا آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. از این جا استفاده می‌شود که در کوفه عده زیادی عثمانی بودند حتی تا زمان امام حسین علیه السلام و چندان تمایلی به اهل بیت علیهم السلام نداشتند. لذا چگونه می‌توان گفت که کوفیان همگی شیعیان عقیدتی امام علی علیه السلام بوده‌اند. از جمله کوفیان سعید بن عبدالله حنفی است. او از شیعیان شجاع و عابد کوفه بود. خبر مرگ معاویه که به او رسید شیعیان را در کوفه به دور خود جمع کرد، آن گاه نامه‌ای برای امام حسین علیه السلام نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. مسلم که به کوفه آمد سعید بن عبدالله قسم یاد کرد که جان خود را در یاری حسین علیه السلام فدا کند. مسلم بن عقیل نامه‌ای را نوشته و به سعید داد تا به امام برساند. او نیز با رسیدن به امام با حضرت ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید. او از جمله کسانی است که در شب عاشورا بعد از آن که امام خطبه‌ای خواند و اصحاب خود را مخیر به ماندن و فرار از صحرا نمود، ابتدا هر یک از بنی هاشم به دفاع و وفاداری به امام مطالبی را بیان داشتند. سخن آنان که تمام شد اول کسی از اصحاب که به دفاع از حضرت سخن گفت سعید بن عبدالله بود. او به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا این که بدانیم حق پیامبر را در مورد تو حفظ نموده‌ایم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم، سپس زنده می‌گردم، آن گاه زنده سوزانده می‌شوم و این عمل در حق من هفتاد بار تکرار می‌شود، هرگز دست از یاری تو بر نمی‌دارم ... روز عاشورا نیز خود را سپر تیرها و نیزه‌ها قرار داد تا به امام چیزی اصابت نکند، آن قدر زخم بر بدن او اصابت کرد تا بر زمین افتاد ... آن گاه بعد از لعن دشمنان رو به امام حسین علیه السلام نمود و خطاب به او عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت. سپس روح از بدن مبارکش مفارقت نمود. و نیز از جمله کوفیان شوذب بن عبدالله همدانی و عابس بن ابی شیب شاکری است. شوذب از شخصیت‌های شیعی کوفه و شجاعان آن دیار بود. از جمله حافظان حدیث و حاملان آن از امیرالمؤمنین به شمار می‌آمد. با مولای خود از کوفه برای رساندن نامه مسلم به مکه آمد، و تا کربلا حضرت را همراهی کرد تا در روز عاشورا هردو به شهادت رسیدند. عابس بن ابی شیب شاکری نیز از شخصیت‌های معروف شیعه در کوفه بود. او رئیس قبیله و مردی شجاع، خطیب و اهل عبادت بود. قبیله بنی شاکر از مخلصین در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. در روز عاشورا یک تنه به میدان آمد و فریاد زد: آیا کسی هست که با من مقابله کند؟ هیچ کس جرأت نکرد، تا آن که عمر بن سعد دستور داد او را سنگ‌باران کنند. وضع را که چنین دید، زره و کلاه خود را به پشت خود انداخت و با آنان جنگید تا به شهادت رسید. و نیز از جمله کوفیان عبدالله بن عمیر کلبی است. او کسی است که با همسرش امّ وهب به یاری امام حسین علیه السلام شتافت. روز عاشورا امّ وهب عمود خیمه را به دست گرفت و به طرف همسر خود آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! در راه ذریه پیامبر قتال کن. عبدالله بن عمیر او را به طرف زن‌ها روانه نمود ولی این شیرزن لباس او را گرفته و رها نمی‌کند، می‌گوید: من هرگز تو را رها نمی‌کنم تا با تو به شهادت برسیم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: از جانب اهل بیت جزای خیر بینی، به سوی زنان برگرد خداوند تو را رحمت کند، و با آنان باش؛ زیرا قتال از زنان برداشته شده است. او به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت شوهرش بر بالینش آمد خاک‌ها را از روی او کنار زد و به او خطاب کرد: بهشت بر تو گوارا باد. شمر لعین به غلام خود دستور داد تا با چوب بر سر او زند. رستم غلام شمر چنان با چوب به سر او کوبید که همان جا به شهادت رسید. و از جمله کوفیان عبدالله بن عروه غفاری و برادرش عبدالرحمن هستند. این دو برادر در سرزمین کربلا به حضرت ملحق شدند. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت شما بوده و با دشمنانتان بجنگیم تا آن‌ها را از شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آید. آن دو نیز نزدیک حضرت آن قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظہ انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه همراه او در تمام جنگ‌ها بود. قبل از ممانعت از امام حسین علیه السلام خود را در کربلا به آن حضرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سینه خود به دفاع از امام برآمد تا تیرها و نیزه‌ها به حضرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد، عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد. ابو ثمامه عمرو صائدی نیز از کوفیان است که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام همواره در رکاب آنها بود. در کوفه باقی ماند و بعد از مرگ معاویه در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام او را به کوفه دعوت نمود. در کوفه از جمله کسانی بود که به امر مسلم کمک مالی برای خرید اسلحه جمع می‌نمود ... عبیدالله بن زیاد کسی را فرستاد تا او را دستگیر کند. از کوفه فرار کرد و با نافع بن هلال بجلی خود را به امام رسانید. او از جمله کسانی بود که در روز عاشورا در مقابل صفوف نماز خوف امام حسین علیه السلام ایستاد تا به حضرت تیری اصابت نکنند. بعد از نماز در حالی که سیزده چوبه تیر بر بدنش اصابت کرده بود و با زخم‌های بی شمار بر زمین افتاد و به شهادت رسید. قاسط بن زهیر و دو برادرش کردوس و مقسط نیز از کوفیانی هستند که در عصر امام علی و امام حسن علیهما السلام از اصحاب این دو بزرگوار بودند و هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه شنیدند در کربلا به آن حضرت ملحق شده و در حمله اول هر سه نفر به شهادت رسیدند. مسلم بن عوسجه از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می‌گرفت. او بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرار کرده و به امام حسین علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود. از جمله کوفیان شهید یک‌پا مسلم بن کثیر اعرج از دی است. او کسی است که یکی از پاهایش را در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام از دست داده بود. جهاد با آن که از اعرج برداشته شده، ولی از کوفه فرار کرده و خود را به امام رسانید و در کربلا به خدمت امام حسین علیه السلام رسیده و در لشکر حضرت قرار گرفت و در روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اول به شهادت رسید. مسعود بن حجاج تیمی و فرزندش عبدالرحمن بن مسعود نیز از جمله کسانی بودند که در رکاب حضرت در روز عاشورا در حمله اول به شهادت رسیدند. این دو نیرنگ سیاسی خوبی را به کار بردند؛ زیرا وقتی دیدند که نمی‌شود از کوفه به سوی امام حسین علیه السلام خارج شد، خود را به عنوان لشکر عمر بن سعد به کربلا رساندند و بعد به حضرت ملحق شدند. موقع بن ثمامه اسدی نیز از جمله کسانی است که از کوفه به کربلا آمد. شبانه راه پیمود تا به امام رسید و در روز شهادت دلیرانه جنگید و هنگامی که توانش سلب شده بود به روی زمین افتاد. می‌خواستند سر از پیکرش جدا کنند، خویشانی در سپاه یزید داشت، خود را رسانیدند و از چنگ دشمنش رهایی بخشیدند و به کوفه‌اش بردند. خواستند در نهران به درمانش پردازند ولی راز پنهان نماند و خبرش به امیر کوفه رسید. دستور داد پیکر مجروح و ناتوان او را در غل و زنجیر کشند و به تبعیدگاه زراره تبعیدش کنند. موقع سالی را در غل و زنجیر با پیکر آغشته به خون گذرانید و پس از یک سال به امام حسین علیه السلام ملحق شد. اینان برخی از شیعیان عقیدتی کوفه بودند که به حضرت ملحق شدند و جان خود را فدای آن حضرت و مراسم نمودند. عده‌ای دیگر از کوفیان بودند که به امام حسین علیه السلام پیوستند ولی مجال شرح حال آنها نیست. (۷۹)

شهیدان نامه‌رسان

اشاره

برخی از شیعیان نیز که قاصد و پیام‌رسان از کوفه به مکه و از مکه به طرف کوفه بودند در این راه به شهادت رسیدند، اینک به

نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - عبدالله بن یقظر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام

سیره نویسان می‌نویسند: «امام حسین علیه السلام او را با نامه‌ای در جواب نامه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد. حصین بن تمیم او را در منطقه قادسیه دستگیر کرده و به سوی عبیدالله بن زیاد فرستاد. عبیدالله از کار او پرسید؟ جوابی نداد. به او گفت: بالای قصر برو و کذاب بن کذاب را لعن کن تا بعد از آن رأی خود را درباره تو صادر کنم. او نیز بر بالای قصر رفته و رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! من فرستاده حسین پسر فاطمه دختر رسول خدایم که به سوی شما فرستاده شده‌ام، تا او را بر ضد پسر مرجانه و پسر سمیه یاری کرده و پشتیبانی کنید. عبیدالله دستور داد تا او را از بالای قصر به زمین بیندازند. با این عمل استخوان‌هایش شکسته شد و در حالی که تنها رمقی در جانش بود عبدالملک بن عمیر لخمی قاضی و فقیه کوفه بالای سرش آمد و سرش را از بدن جدا نمود. هنگامی که او را بر این کار عیب گرفتند، در جواب گفت: خواستم تا او را راحت کنم.»

۲ - قیس بن مسهر صیداوی

از جمله شهیدان نامه‌رسان قیس بن مسهر صیداوی است. او که از جانب مسلم نامه‌ای را به سوی امام حسین علیه السلام برده بود در بازگشت امام نامه‌ای را نوشته و به او داد که به مسلم در کوفه بدهد. در بین راه حصین بن تمیم او را دستگیر کرده و نزد عبیدالله آورد. او از محتوای نامه سؤال نمود، گفت: آن را پاره کردم تا تو از محتوای آن نامه اطلاع پیدا نکنی. عبیدالله گفت: نامه به چه کسانی نوشته شده بود؟ قیس گفت: گروهی که اسامی آن‌ها را نمی‌دانم. عبیدالله گفت: اگر اسامی آن‌ها را نمی‌گویی لااقل بر بالای منبر برو و سب کذاب پسر کذاب کن، یعنی امام حسین علیه السلام. او بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! همانا حسین بن علی علیه السلام بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. من فرستاده او به سوی شمایم، من از او در منطقه حاجر جدا شدم، به سوی او بشتابید. آن گاه عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و درود بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد. ابن زیاد دستور داد تا او را از بالای منبر به پایین بیندازند و با این روش او را نیز به شهادت رسانید. اینان شیعیان واقعی بودند. (۸۰)

پیشگامان شهادت

توضیح

تعدادی از مردم کوفه بعد از آمدن حضرت مسلم بن عقیل به کوفه و قبل از شهادت امام حسین علیه السلام به جهت بیعت با حضرت مسلم یا فرستادن نامه به امام حسین علیه السلام و یا به جهت حرکت برای یاری آن حضرت دستگیر شده و به شهادت نایل آمدند. اینک شرح حال دو تن از آنان را بررسی می‌کنیم:

۱ - عماره بن صلخب ازدی

او از جمله شیعیانی بود که با مسلم در کوفه بیعت کرده و با او خروج نمود. مسلم که اسیر شد و به شهادت رسید، ابن زیاد او را نیز دستگیر کرد و به او گفت: از چه قبیله‌ای هستی؟ گفت: از قبیله ازد. ابن زیاد دستور داد تا او را به قبیله‌اش برده و در میان قومش سرش را از گردنش جدا کنند. ابوجعفر می‌گوید: او را در میان قومش گردن زدند.

۲- عبدالاعلی بن یزید کلبی

او اسب سوار و جنگ‌جویی شجاع از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل خروج نمود. بعد از آن که مردم، مسلم را تنها گذاشتند، کثیر بن شهاب عبدالاعلی او را دستگیر نموده و تسلیم عبیدالله نمود. ابومخنف می‌گوید: بعد از شهادت مسلم، عبیدالله بن زیاد او را حاضر نمود، و از حالش سؤال کرد؟ او در جواب گفت: من از خانه بیرون آمدم تا نظاره‌گر معرکه باشم و قصدی بر ضد تو نداشتم. عبیدالله از او خواست که بر این مطلب قسم یاد کند، ولی او قسم نخورد. لذا او را در محلّ درندگان به شهادت رساندند. (۸۱)

پیروان غدیر در عصر «امام سجاده علیه السلام»

بعد از هلاکت «یزید بن معاویه» و سست شدن پایه‌های حکومت امویان، شیعیان در کوفه به دنبال «فرمانده‌ای» برای خود بودند، تا جماعت متفرق آنان را جمع نماید و عقده به‌جا مانده از شهادت حسین علیه السلام را شفا بخشد. بعد از مدتی، «مختار» بر علیه «بنی امیه» قیام نمود، شیعیان به دور او جمع شدند، او لشکری را به فرماندهی «ابراهیم بن مالک اشتر» به سوی لشکر شام روانه ساخت و آن لشکر را شکست داد و فرمانده‌اش «ابن زیاد» را به قتل رسانید؛ این امر آرزوی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بود. بعد از شکست لشکریان شام، «مختار» و شیعیان، قوت گرفتند. به نقل ابن عبد ربّه در «عقد الفرید»، مختار شیعیان را دستور داد تا در کوجه‌های کوفه، شبانه بگردند و ندا دهند: «یا لثارات الحسین». (۸۲) ابوالفداء، در مورد حوادث سال ۶۶ هجری، می‌نویسد: «در این سال، مختار در کوفه به طلب خون «حسین علیه السلام» قیام نمود، جماعت زیادی دور او جمع شدند، او بر کوفه تسلط پیدا کرد و مردم نیز با او بر کتاب خدا و سنت رسول و طلب خون اهل بیت علیهم السلام بیعت نمودند. خانم «دکتر لیشی» می‌نویسد: «شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، واقعه تاریخی بزرگی بود که منجر به تبلور جماعت شیعه و ظهور او به‌عنوان یک فرقه متمیز، که دارای مبانی سیاسی و رنگ دینی است، گردید... واقعه کربلا، در رشد و نموّ روح شیعه و زیاد شدن آن‌ها، تأثیر مهمی گذاشت. جماعت شیعه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به مانند جماعت منظم با رویه سیاسی متین، در جامعه ظهور پیدا نمود.» (۸۳) از طرفی «عبدالله بن زبیر» در مکه قیام کرده و نه سال ریاست کرد. امویان، در این نه سال، با وی درگیر بودند. شیعیان در این موقعیت مناسب، خدمت حضرت امام سجاده علیه السلام می‌رسیدند و فرصتی برای بیان مظلومیت سیدالشهدا، در میان مردم، پدید آمد. بنی مروان، با پیروزی بر «آل زبیر» حکومت شبه‌جزیره را به دست گرفتند. بعد از گسترش نفوذ «عبدالملک بن مروان» بر بلاد اسلامی و محکم شدن پایه‌های حکومتی او، به فکر مقابله با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان افتاد. امام شیعیان در آن زمان، امام زین العابدین علیه السلام بود. عبدالملک، برای این که از مقام آن حضرت بکاهد، او را از مدینه به شام آورد، ولی بعد از ظهور فضایل و معارف از آن حضرت، محبت امام، در میان مردم بیشتر گردید. مرکز تجمع شیعیان در آن زمان، کوفه بود. عبدالملک به قصد ریشه‌کن کردن تشیع از کوفه، شخصی را به نام «حجاج» به آن ایالت فرستاد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «حجاج سرکار آمد و تا توانست، شیعیان را به قتل رساند و به هر گمان و تهمتی آنان را دستگیر نمود. کار به جایی رسید که اگر کسی به او زندیق یا کافر می‌گفتند بهتر بود از این که او را شیعه علی علیه السلام بگویند.» (۸۴) ابن ابی‌الحدید، از «مدائنی» نقل می‌کند: «هنگامی که «عبدالملک بن مروان» به ولایت رسید، بر شیعه بسیار سخت گرفت و «حجاج بن یوسف» را بر آنان گماشت. مردم به بغض علی علیه السلام و موالات دشمنان آن حضرت به او تقرب جستند و هر چه را توانستند در فضل دشمنان علی، روایت جعل کردند و در لعن بر علی علیه السلام، کوتاهی نمودند.» (۸۵) ابن سعد، در «طبقات»، از «منهال» نقل می‌کند: «من بر علی بن حسین، وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: چگونه صبح کردید؟ خدا امر تو را اصلاح کند؟ حضرت فرمود: من پیرمردی مثل تو در این شهر

نمی‌بینم، نمی‌دانی که چگونه صبح کردیم؟ اگر نمی‌دانی، من تو را باخبر نمایم؛ ما در میان قوم خود به مانند بنی‌اسرائیل در میان آل‌فرعون (!!) صبح نمودیم، که فرزندان آنان را ذبح کرده و زنان آنان را به کنیزی می‌بردند. کار ما به جایی رسیده که شیخ و سید ما را بر بالای منابر، لعن و دشنام می‌دهند و با این عمل به سوی دشمنان ما تقرب پیدا می‌کنند...» (۸۶) قنبر، غلام علی‌علیه السلام، از جمله کسانی است که به دست حجاج، به شهادت رسید. حجاج، به بعضی از نزدیکان خود می‌گوید: «دوست دارم به یکی از اصحاب ابوتراب (علی‌علیه السلام) دست پیدا کنم. به او گفتند: ما از قنبر کسی را به علی‌علیه السلام نزدیک تر نمی‌دانیم. حجاج، کسی را به دنبال قنبر فرستاد و او را نزد حجاج آورد، حجاج به او گفت: تو قنبری؟ گفت: آری! حجاج گفت: از دین علی تبری بجو! قنبر گفت: آیا تو می‌توانی مرا به افضل از دین علی راهنمایی نمایی؟ حجاج گفت: من تو را خواهم کشت. کدام قتلی برای تو محبوب تر است، آن را انتخاب نما! قنبر در جواب گفت: مرا امیرالمؤمنین خبر داده است که بدون حق، ذبح خواهم شد. حجاج نیز، دستور داد تا سر او را مانند گوسفند از تن جدا نمایند.» (۸۷) کمیل بن زیاد، از شیعیان و خواص علی‌علیه السلام می‌باشد، حجاج در زمان ولایتش در کوفه او را طلب کرد. لکن کمیل فرار نمود و در مکانی مخفی گشت. حجاج حقوق قومش را قطع نمود. کمیل، با مشاهده این وضع، با خود گفت: «من پیرمردی هستم که عمرم به سرآمده است، سزاوار نیست که من سبب محرومیت قومم گردم.» لذا خود را تسلیم حجاج نمود. حجاج، با مشاهده کمیل گفت: «من از مدت‌ها منتظر تو بودم.» کمیل در جواب فرمود: «خشنود مباش؛ زیرا از عمر من چیزی باقی نمانده است، هرکاری می‌خواهی انجام بده، بازگشت انسان به سوی خداست و بعد از قتل من نیز حسابی هست. امیرالمؤمنین علیه السلام مرا خبر داده که تو قاتل منی.» حجاج گفت: «پس حجت بر تو تمام شد.» در این هنگام دستور داد تا گردن او را بزنند.» (۸۸) از دیگر شیعیان، سعید بن جبیر است. او مردی معروف به تشیع و زهد و عبادت و عفت بود. حجاج دستور داد او را دستگیر کردند، و بعد از مشاجرات زیاد بین این دو، حجاج دستور داد تا سرش را از بدن جدا کنند. (۸۹) در چنین شرایطی، که تصور نابودی اهل بیت علیهم السلام می‌رفت، امام سجاد علیه السلام فعالیت را شروع نمود. و در این راه، موفقیت زیادی کسب کرد. (۹۰) امام سجاد علیه السلام توانست به شیعه، حیاتی تازه بخشد. و زمینه را برای فعالیت‌های امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراهم آورد. به گواهی تاریخ، امام سجاد علیه السلام در طول سی و چهار سال فعالیت، شیعه را از دشوارترین بحران‌های حیات خویش عبور داد؛ بیست سال حاکمیت حجاج بر عراق و سلطه عبدالملک بن مروان بر کل قلمرو اسلامی، جهت گیری روشنی برای کوبیدن شیعیان بود... حجاج کسی بود که شنیدن لفظ کافر، برای او از شنیدن لفظ شیعه، آرامش بیشتری داشت. (۹۱) روش فقهی حضرت سجاد علیه السلام نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق علی علیه السلام بود که شیعیان تنها آن احادیث را درست می‌دانستند. بدین صورت شیعه اولین قدم‌های فقهی خود را در مخالفت با انحرافات موجود برداشت. شهر مدینه با توجه به کجروی‌هایی که از آغاز اسلام در آن انجام شده بود، علیه شیعه، تحریک گردیده بود. بنابراین، جای مناسبی برای رشد شیعه به‌شمار نمی‌رفت. امام سجاد علیه السلام می‌فرمود: «دوستان واقعی ما در مکه و مدینه، به بیست نفر نمی‌رسند.» (۹۲) در عین حال، در عراق، افراد بیشتری به اهل بیت علیهم السلام علاقه‌مند بودند.

پیروان غدیر در عصر «امام محمد باقر علیه السلام»

دوران امامت امام باقر علیه السلام، مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنی‌امیه و حکام بر شیعیان عراق بود. عراق مرکز اصلی تشیع محسوب می‌گردید. امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام در توصیف مصایبی که بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد، می‌فرماید: «و کان عظم ذلک و کبره زمن معاویه بعد موت الحسین علیه السلام، فقتلت شیعتنا بکلّ بلدة و قطعت الأیدی و الأرجل علی الظنّة، و کلّ من ینذکر بحبنا و الانقطاع الینا سجن او نهب ماله او هدمت داره... حتی أنّ الرجل لیقال له زندیق او کافر احبّ الیه من ان یقال: شیعة علی...» (۹۳) «عظمت و بزرگی مصایب از زمان معاویه، بعد از مرگ حسین علیه السلام بود. در آن هنگام بود که

شیعیان ما در هر کشوری کشته شدند و دست‌ها و پاها به مجرّد گمان قطع گردیدند. و هرکسی که محبت و میل به ما را می‌داشت او را زندانی کرده، یا مالش را به غارت می‌بردند و یا خانه‌اش را خراب می‌نمودند... و کار به جایی رسید که اگر به کسی زندیق یا کافر می‌گفتی نزد او بهتر بود از این که بر او شیعه علی اطلاق می‌کردی...». شیعیان هر ساله در مراسم حج، با امام تماس داشتند. این تماس‌ها معمولاً یا در مکه و یا در بازگشت و عبور از مدینه، صورت می‌گرفت. با توجه به برخی اخبار، مردم عراق از رفتن نزد امام باقر علیه السلام در مدینه، نهی شده بودند. (۹۴) مشکل «غلات» در این دوران، یکی از مشکلات برای شیعیان بود. شمار این گروه رو به فزونی بود. وقتی که امام علیه السلام آن‌ها را از خود طرد کرد، اصحاب آن حضرت نیز «غلات» را از جمع خود بیرون راندند. «مغیره بن سعید» و «بیان بن سمعان»، که هر دو از معروف‌ترین شخصیت‌های غالیان و از رهبران آن‌ها بودند، توسط اصحاب امام باقر علیه السلام تکفیر شدند. تأکید امام باقر علیه السلام به عمل‌گرایی شیعیان، به‌طور غیرمستقیم، در مقابل تمام فرقه‌هایی که به عمل صالح اعتنایی نداشتند، صورت می‌گرفت. بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام علیه السلام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد. ولی امام باقر علیه السلام مأمور به تقیه بود. لذا، برخی از آن‌ها نسبت به امامت آن حضرت دچار تردید گشتند. آگاهی کافی درباره امامت به آن‌ها نمی‌رسید و به همین جهت گروهی به «زید»، برادر امام گرویدند و انشعابی را به وجود آوردند. هرچند زید هفت سال زودتر از برادرش، در کوفه وفات یافت. امّا در همین دوره و پس از آن، ریشه‌های گرایش به زید در میان شمار زیادی از شیعیان رشد کرد. مخالفت با مصالح «امویان»، موجب اختلافات کمتری در میان شیعیان می‌گشت. اما به موازات فروکش کردن فشارهای سیاسی بر آنان، مسأله «غلات» به تدریج دامنه بیشتری گرفت؛ به طوری که مسأله مهم در زمان امام صادق علیه السلام مسأله «غلات» محسوب می‌گردید. فشار اموی‌ها، جز در دو سال حکومت «عمر بن عبدالعزیز»، (از سال ۹۹ تا ۱۱۰ ه.ق) در تمام دوران حکومت آنان به شدت ادامه داشت.

پیروان غدیر در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام»

در این دوره، به علت ضعف امویان و درگیری آنان با عباسیان، امام علیه السلام و شاگردانش فرصت بیشتری برای نشر مکتب اصیل اسلامی یافتند. این موقعیت، تا اوائل خلافت منصور، دومین خلیفه عباسی نیز ادامه داشت. عباسیان، خود را «خونخواه» آل ابی‌طالب می‌دانستند. و مردم را به خشنودی آل محمد علیهم السلام دعوت می‌کردند؛ بنابراین نمی‌توانستند در آغاز با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نمایند. در سال ۱۴۰ هجری قمری پس از این که منصور بر مخالفان خود پیروز گشت و خطر نفوذ رهبری مذهبی شیعیان اهل بیت علیهم السلام را بیشتر احساس کرد، به سراغ آنان رفت. ابتدا از «بنی‌الحسن» آغاز نموده؛ «عبدالله بن حسن» و فرزندان او را دستگیر ساخت و به زندان افکند و سپس دستور قتل همه آنان را داد. سپس به محدود ساختن حوزه درس «جعفر بن محمد علیه السلام» در مدینه و تهدید و محاصره امام علیه السلام و شیعیانش پرداخت؛ زیرا از توجه مردم و تشکّل شیعیان به شدت هراسناک بود، و موقعیت خود را در خطر می‌دید، و پس از بارها تهدید و فراخوانی، سرانجام امام را در مدینه مسموم کرد. در زمان منصور بار دیگر علویان تحت فشار سیاسی سختی قرار گرفتند، چنان که سیوطی گفته است: «منصور اولین خلیفه «عباسی» بود که میان علویان و عباسیان آتش فتنه را برانگیخت. در سال (۱۴۵ ه.ق) (پس از گذشت نه سال از حکومت منصور) محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب، علیه منصور قیام کردند، ولی آن دو و گروه بسیاری از اهل بیت، توسط وی به شهادت رسیدند». (۹۵) محمد اسقنطوری می‌گوید: «بر منصور وارد شدم و دیدم در فکر عمیقی فرو رفته، گفتم چرا فکر می‌کنید؟ پاسخ داد: از اولاد فاطمه علیها السلام بیش از هزار نفر را کشته‌ام، ولی بزرگ آنان (حضرت صادق علیه السلام) را نکشتم». (۹۶) آزار و شکنجه‌های علویان توسط منصور در زندان‌های تاریک و نمناک و قرار دادن آنان در لای دیوار مشهور است. (۹۷) از کسانی که به دستور منصور به شهادت رسیدند، معلی بن خنیس از شیعیان و اصحاب مقرب و متصدی امور مالی امام

صادق علیه السلام بود. منصور از داوود بن عروه فرماندار مدینه خواست تا وی را به قتل برساند. داوود معلی را احضار نمود و او را تهدید به قتل کرد و از وی خواست تا نام شیعیان را به او بگوید. معلی مقاومت نمود و گفت: به خدا سوگند اگر نام یکی از آنها در زیر پای من باشد، پیم را برنخواهم داشت. داوود وی را کشت و سرش را به دار آویخت. او سرانجام امام صادق علیه السلام را هم مسموم و به شهادت رسانید. (۹۸) این وضعیت در عصر حکومت مهدی عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹ه ق) و هادی عباسی (۱۵ماه) و هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰ه ق) نیز ادامه یافت و آنان در اعمال فشار و شکنجه، زندان، تبعید و قتل علویان، راه منصور را ادامه دادند. محمد بن ابی عمیر و فضل بن شاذان به دستور او زندانی و شکنجه شدند. وی حکم دستگیری هشام بن حکم را صادر کرد، ولی او مخفی گردید. داستان جنایت حمید بن قحطبه به دستور هارون نیز مشهور است. (۹۹)

پیروان غدیر در عصر «امام موسی کاظم علیه السلام»

امام کاظم علیه السلام در سال ۱۴۸ه ق، بعد از شهادت پدرش، رهبری شیعیان را برعهده گرفت. اختلافی که بین شیعیان به وجود می آمد، غالباً ناشی از تعیین امام بعدی بود. که گاه بنابر دلایل سیاسی (وحشت از حاکمیت عباسیان) امام علیه السلام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می ماند. شدت اختناق «منصور» درباره «علویان» بویژه امام صادق علیه السلام که عظمتی فراوان در میان جامعه کسب کرده بود، موجب سردرگمی برخی از شیعیان نسبت به رهبری آینده شده بود. بعضی از فرزندان امام صادق علیه السلام داعیه رهبری داشتند و این موجب پراکندگی شیعیان می شد. مشکل دیگر آنان، دور بودن از شهرها و محل سکونت بود... با توجه به دلایل فوق، بعد از امام صادق علیه السلام نیز انشعابات رخ داد. اسماعیل بن جعفر بن محمد، که فرزند بزرگتر امام صادق علیه السلام بود، بسیاری از شیعیان وی را رهبر آینده می دانستند. وی در حیات پدر، فوت کرد. به طوری که در روایت آمده است امام صادق علیه السلام اصرار داشتند تا شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با وجود این، عده‌ای بعد از آن حضرت، با داعیه «مهدویت اسماعیل» و بهانه‌های دیگر، فرقه‌ای به نام «اسماعیلیه» در شیعه به وجود آوردند. شیعیان راستین کسانی بودند که مدعی امامت را با طرح سؤالات خاصی، ارزیابی می کردند و آن گاه که در امامت وی به یقین می رسیدند، او را به وصایت می پذیرفتند. هشام بن سالم می گوید: «همراه مؤمن الطاق در مدینه بودم، مشاهده کردیم که عده‌ای در خانه عبدالله بن جعفر بن محمد گرد آمده و مسائلی را از او درباره زکات می پرسند. ما نیز سؤالاتی درباره زکات از وی پرسیدیم، لیکن وی جواب صحیحی به ما نداد. آن گاه بیرون آمدیم و نمی دانستیم که از فرقه‌های مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله و خوارج چه گروهی را بپذیریم. در این حال، شیخی را دیدیم که او را نمی شناختیم. فکر کردیم جاسوسی از جاسوسان منصور است، ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانه ابوالحسن موسی بن جعفر برد. هنوز آنجا بودیم که فضیل و ابوبصیر، وارد شده و پرسش‌هایی نمودند و بر امامت وی یقین حاصل نمودند. آن گاه مردم از هر سو، دسته‌دسته می آمدند، به جز گروه عمار ساباطی و شمار اندکی که عبدالله بن جعفر را قبول داشتند.» (۱۰۰) هشام بن سالم، عبدالله بن ابی یعفر، عمر بن یزید بیاع السابری، محمد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن دراج، ابان بن تغلب و هشام بن حکم که از بزرگان شیعه و اهل علم به شمار می آمدند، امامت موسی بن جعفر علیه السلام را پذیرفتند. تنها کسانی که به امامت آن حضرت نگرویدند «عبدالله بکیر» و «عمار بن موسی ساباطی» بودند. (۱۰۱) عصر امام کاظم علیه السلام دوران بسیار سختی برای شیعیان بود. از مهم‌ترین قیام‌هایی که در این دوران بر علیه خلفای عباسی صورت گرفت، قیام «حسین بن علی، شهید فح» در زمان حکومت هادی عباسی و جنبش «یحیی و ادیس»، «فرزندان عبدالله» در زمان هارون بود. امامان شیعه به لزوم رعایت «تقیه» پافشاری می کردند و می کوشیدند شیعیان را به طور پنهانی اداره نمایند. این وضعیت موجب گردید، تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آنها، ارزشیابی دقیقی به عمل آورد. رهبری این حرکت و ظرافتی که در هدایت آن به کار برده شد، عامل مهم استواری شیعه در تاریخ گردید.

پیروان غدیر در عصر «امام رضاعلیه السلام»

مأمون عباسی با طرح «ولایتعهدی» امام رضاعلیه السلام ظاهراً توانست بر مشکلات پیروز گردد و شیعیان و علویان را راضی نگه دارد. شاید اولین مرحله نفوذ شیعه در دستگاه عباسی، ماجرای ولایتعهدی امام رضاعلیه السلام باشد. هرچند قبلاً «علی بن یقظین» به دستور امام کاظم علیه السلام برای کمک به شیعیان، در دستگاه عباسی باقی ماند. (۱۰۲) در این دوران تشیع در ظاهر رنگ سیاسی به خود گرفت. و مأمون اظهار تشیع نمود. در نقلی آمده است: «مأمون پس از آمدن به عراق، سعی کرد امور مملکتی را به کسانی که عقاید شیعی داشتند بسپارد. و بعد از آن که راضی شد تا از عامه نیز کسانی را به مقامی بگمارد، تصمیم گرفت تا در کنار هر نفر از عامه، یک نفر شیعی نصب کند». (۱۰۳) بعد از مأمون، «معتصم عباسی» و «متوکل» این شیوه را دگرگون ساختند و به دفاع از «اهل حدیث» که به شدت با «معتزله» و «شیعه» مخالف بودند، پرداختند. متوکل در دشمنی با علویان و شیعیان تا جایی پیش رفت که دستور خرابی قبر امام حسین علیه السلام را صادر کرد و فرمان داد تا زمین‌های گرداگرد آن را شخم زده و کشت کنند. (۱۰۴) لکن این حرکت ضد شیعی دوام نیاورد و پس از روی کار آمدن «مقتدر عباسی» زمینه رشد شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد. در این دوره بسیاری از شیعیان برجسته، دارای مشاغل حکومتی و اداری شدند. شیخ طوسی نقل می‌کند: «حکم بن علیا گفت: من فرمانروایی بحرین را داشتم و در آنجا به مال زیادی دست یافتم که مقداری را انفاق کرده و با مقدار دیگر آن، زمین و... خریدم. پس از آن مدتی خمس آن را نزد امام جواد علیه السلام آوردم... (۱۰۵) حسین بن عبدالله نیشابوری، از شیعیان امام جواد علیه السلام، مدتی حکومت سیستان را برعهده داشت. (۱۰۶) جریان مشارکت شیعیان امامی، در دستگاه حکومتی، در دوران آخرین امامان علیهم السلام رو به گسترش نهاد. در دوران امام یازدهم علیه السلام و پس از آن در «غیبت صغری شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی، شغل‌های مهمی به دست آوردند. آنچه قابل تأمل است، عدم مشروعیت بودن خلافت عباسیان و فقط تا سرحد وزارت رفتن شیعیان بود. پس از هارون، محمد امین به حکومت رسید و مدت چهارسال و چند ماه حکومت کرد. ابوالفرج در مقاتل الطالبین می‌نویسد: «روش امین در برابر اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام بر خلاف گذشتگان بود. علت آن این بود که او به فکر خوشگذرانی و تهیه وسایل آن بود و پس از آن در بحران جنگ خود با مأمون قرار گرفت، تا این که کشته شد». مأمون برادر خود را کشت و قدرت سیاسی را به دست آورد و حدود بیست سال (۲۱۸ - ۱۹۸ ه ق) حکومت کرد. در زمان مأمون، تشیع در اکثر شهرهای اسلامی نفوذ کرد و اثر آن در دربار مأمون نیز ظاهر شد، چنان که فضل بن سهل ذوالریاستین، وزیر مأمون و طاهر بن الحسن خزاعی فرمانده ارتش وی شیعه بودند. مأمون وقتی کثرت شیعه را دید، می‌دانست که حضرت رضاعلیه السلام مورد توجه و محبوب مردم است و مردم از پدر او (هارون) ناراضی هستند و نسبت به حکومت‌های قبلی بنی عباس اظهار دشمنی می‌کنند، ظاهراً روش تفاهم و دوستی با علویان را برگزید و بدین ترتیب افکار عمومی را متوجه خود ساخت، لذا از در نفاق و ریا اظهار تشیع نمود، از خلافت، حقانیت، و برتری حضرت علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر دفاع می‌کرد، و حتی مسأله واگذاری خلافت و سپس ولایتعهدی را مطرح نمود، ولی در حقیقت او هدفی جز حفظ قدرت و تثبیت موقعیت خود نداشت، و سرانجام نیز امام رضاعلیه السلام را به وسیله زهر مسموم ساخت. ولی در هر حال همین ملایمت و نرمش ظاهری، موجب فراهم شدن زمینه نسبتاً مناسبی برای ترویج و نشر عقاید شیعه گردید. عامل مؤثر دیگری نیز در این باره وجود داشت، و آن گسترش و افزایش ترجمه کتب فلسفی و علمی بسیار از زبان یونانی و سریانی و غیر آن‌ها به زبان عربی بود که به گرایش مسلمانان به علوم عقلی و استدلالی سرعت بخشید، به ویژه آن که مأمون نیز معتزلی مذهب بود و به خاطر علاقه‌مندی به بحث‌های استدلالی، مباحث کلامی در زمینه ادیان و مذاهب را آزاد گذاشته بود، و دانشمندان و متکلمان شیعه از فرصت استفاده کرده، به تبلیغ مذهب اهل بیت علیهم السلام همت گماردند. در عصر معتصم (متوفای ۲۲۷ هجری قمری) نیز تقریباً شرایط سیاسی در مورد اهل بیت علیهم السلام همانند زمان مأمون بود. به ویژه

آن که آن دو نیز به کلام معتزله گرایش داشته و با بحث‌های کلامی و استدلالی موافق بودند. پرسش‌های کلامی و دینی بسیاری که از امام جوادعلیه السلام شده است (۱۰۷) نیز گواه بر این است که ارتباط مردم با آن حضرت در عصر معتصم ممنوع نبود، هرچند معتصم در باطن امر نسبت به امام‌علیه السلام عداوت می‌ورزید و سرانجام نیز دستور قتل او را صادر نمود. پس از شهادت امام، جمعیت انبوهی برای تشییع جنازه آن حضرت اجتماع نمودند. علی‌رغم این که معتصم تصمیم داشت آنان را از شرکت در مراسم تشییع منع کند، ولی آنان به تصمیم وی اعتنا نکرده و شمشیر بر دوش بر گرد خانه امام اجتماع نمودند. این مطلب نیز گواه بر قدرت و کثرت شیعه در آن زمان است. (۱۰۸)

پیروان غدیر در عصر «امام جوادعلیه السلام»

در سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضاعلیه السلام به شهادت رسید. تنها فرزند وی امام جوادعلیه السلام بیش از هشت سال نداشت، شیعیان از این جهت در نگرانی و اضطراب به سر می‌بردند. به نوشته مورخان، در این دوران شیعیان به حیرت افتاده و دچار اختلاف گشتند. (۱۰۹) به همین جهت گروهی از آنان در منزل «عبدالرحمن بن حجاج» گرد آمدند و ضججه و ناله سر دادند. (۱۱۰) برای شیعیان مسلم بود که امام رضاعلیه السلام فرزند خود جوادعلیه السلام را برای جانشینی برگزیده است. ولی خردسالی آن حضرت موجب کاوش بیشتر مردم برای اطمینان خاطر، گردید. اضطراب خاطر موجود، سبب شد تا برخی از آن‌ها به دنبال «عبدالله بن موسی»، برادر امام رضاعلیه السلام بروند. ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل، امامت کسی را بپذیرند، جمعی از آن‌ها، پیش وی سؤالاتی را مطرح کردند و هنگامی که او را از جواب دادن ناتوان دیدند، وی را ترک کردند. (۱۱۱) و شمار دیگری نیز به واقفی‌ها که بر امام کاظم‌علیه السلام توقف کرده بودند پیوستند؛ زیرا طبق نظر نوبختی، آنان بلوغ را یکی از شرایط امامت می‌دانستند. (۱۱۲) با وجود این، بیشتر شیعیان به امامت امام جوادعلیه السلام گردن نهادند. در میان آنان کسانی، کمی سن امام را به خود امام جوادعلیه السلام نیز، گوشزد کردند. آن حضرت در جواب به جانشینی «سلیمان‌علیه السلام» از «داودعلیه السلام» اشاره کرد و فرمود: «حضرت سلیمان هنگامی که هنوز کودک بود، و گوسفندان را به چرا می‌برد، حضرت داوود او را جانشین خود کرد، در حالی که علمای بنی‌اسرائیل، عمل او را انکار می‌کردند.» (۱۱۳) «شیعیان امامی» امامت را از جانب خدا می‌دانستند، و به همین جهت کمی سن امام نمی‌توانست خللی در عقیده آنان ایجاد کند. شیعیان برای اثبات امامت، سؤالاتی را مطرح می‌نمودند و موقعی که احساس می‌کردند که مدعی امامت از عهده پاسخ‌گویی برمی‌آید، (با وجود نصّ به امامتشان) وی را به عنوان امام معصوم می‌شناختند و می‌پذیرفتند. شیعیان امامی در سراسر نقاط، بویژه در عراق، مدائن و ایران و... به سر می‌بردند. (۱۱۴) شیعیان علاوه بر ارتباط با امام از طریق وکلای آن حضرت، در مراسم حج نیز با امام دیدار می‌کردند. بنابه روایتی عده‌ای از شیعیان امام جوادعلیه السلام در مصر می‌زیسته‌اند. در این روایت، «علی بن اسباط» می‌گوید: «قامت امام را به دقت می‌نگریستم تا آن حضرت را برای اصحابمان در مصر بتوانم توصیف کنم.» (۱۱۵) در روایت دیگری آمده است: «یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جوادعلیه السلام مشرف شد.» (۱۱۶) روایت دیگری از «حر بن عثمان همدانی» حاکی از آن است که عده‌ای از شیعیان «ری» به محضر ایشان شرفیاب شدند. (۱۱۷) و این دلالت دارد بر این که شیعه در ری فراوان بوده است. (۱۱۸) قم، یکی از مراکز تشیع در دوران امام جوادعلیه السلام بود که شیعیان آن ارتباط نزدیکی با امام‌علیه السلام داشتند. احمد بن محمد بن عیسی، که از وی به‌عنوان «شیخ القمیین» یاد شده است، از اصحاب امام رضا و امام جوادعلیه‌السلام بوده است و تألیفات زیادی در فقه و حدیث، از خود به‌جای گذاشته و حتی محضر امام حسن عسکری‌علیه السلام را درک کرده است. (۱۱۹) صالح بن محمد بن سهل، یکی دیگر از اصحاب امام جوادعلیه السلام در قم بود که رسیدگی به امور موقوفات حضرت را در آن شهر عهده‌دار بود. (۱۲۰) به دلیل ارتباط امام رضاعلیه السلام و سفر ایشان به خراسان، شبکه وکلای ایشان و روابط بین مردم و امامان، رو به گسترش نهاد.

پیروان غدیر در عصر «امام هادی علیه السلام»

در این قرن، بیشتر شیعیان از کوفه بودند، لقب «کوفی» که به برخی افراد نسبت داده شده است، بهترین گواه این مطلب است. از دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام به بعد، لقب «قمی» در آخر اسم شماری از اصحاب ائمه به چشم می‌خورد. این‌ها اشعری‌های عرب تباری بودند که در قم می‌زیستند. (۱۲۱) در زمان امام هادی علیه السلام، قم مهم‌ترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهرین علیهم السلام وجود داشت. دو شهر «آبه» یا «ساوه» و «کاشان» تحت تأثیر تعلیمات شیعی قرار داشتند و از بینش شیعی مردم قم پیروی می‌کردند. در پاره‌ای از روایات «محمد بن علی کاشانی» نام برده شده که از امام هادی علیه السلام سؤال کرده است. (۱۲۲) مردم قم رابطه مالی نیز با امام هادی علیه السلام داشتند، در این زمینه، از «محمد بن داوود قمی» و «محمد طلحی» یاد شده است که از قم و شهرهای اطراف آن، اموال و اخبار درباره وضعیت آن سامان را، به امام علیه السلام می‌رسانیدند. (۱۲۳) مردم شیعه دیگر شهرهای ایران نیز با امامان رابطه داشتند، این در حالی بود که بیشتر شهرهای ایران به دلیل نفوذ قهرآمیز «امویان» و «عباسیان» گرایش‌های «سنّی» داشتند. «دیلیم» از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود داشت. علاوه بر آن، عده‌ای از مهاجران «دیلیمی»، در عراق نیز به مذهب تشیع گرویده بودند. در روایتی که حاوی نامه‌ای از امام هادی علیه السلام، به وکیل خود در همدان است، این چنین آمده است: «سفارش شما را به دوستان خود در همدان کرده‌ام.» (۱۲۴) با به حکومت رسیدن متوکل (۲۴۷ - ۲۳۲ ه ق) شرایط دگرگون، و سخت‌گیری و کینه‌توزی آشکار با علویان تجدید شد، و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام جرم سیاسی به شمار آمد. دستور متوکل در سال ۲۳۶ هجری قمریه ویران نمودن قبر امام حسین علیه السلام و منع زیارت آن حضرت مشهور است. (۱۲۵) خصومت متوکل، به شیعیان اختصاص نداشت، بلکه وی با فلسفه و کلام و عقل‌گرایی مخالفت می‌ورزید. جرجی زیدان می‌نویسد: از روزی که متوکل به خلافت رسید تا آخرین نفس، در آزار و شکنجه فیلسوفان و طرفداران رأی و قیاس و منطق کوشش داشت. (۱۲۶) پس از متوکل، حکومت عباسیان گرفتار آشفتگی‌ها و کشمکش‌های بسیار گردید، و هر چند گاهی درباریان بر سر کسب قدرت، به جدال و کشتار دست می‌زدند، تا زمان معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۴۷ ه ق) پنج تن از حکام عباسی؛ به نام‌های: منتصر، مستعین، معتز، مهتدی و معتمد به حکومت رسیدند، و با به قدرت رسیدن معتضد (۲۸۹ - ۲۷۹ ه ق) بار دیگر دستگاه عباسی اقتدار یافت. چنان که سیوطی در مورد او نوشته است: «وی را سَفّاح ثانی لقب دادند؛ زیرا فرمانروایی بنی عباس را تجدید حیات کرد، که قبل از او از زمان متوکل به بعد، گرفتار اضطراب و فرسودگی و ضعف شده و در آستانه زوال بود.» (۱۲۷) بنابراین در عداوت و دشمنی عباسیان با اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان، جای تردید نیست، ولی با توجه به اضطراب و نابسامانی حاکم بر دستگاه عباسی در دوره یاد شده، و شورش‌ها و انقلاب‌هایی که در گوشه و کنار سرزمین اسلامی رخ می‌داد، شرایط مناسب برای عباسیان در جهت اعمال فشار بیشتر بر علویان فراهم نبود، و آنان نسبت به عصر منصور و هارون، از شرایط بهتری برخوردار بودند.

پیروان غدیر در عصر «امام حسن عسکری علیه السلام»

وقتی که امام رضا علیه السلام به خراسان آمد، سادات علوی، به دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی ایران مهاجرت کردند. این مهاجرت از زمانی که فشار و اختناق برای مقابله با علویان و شیعیان، در عراق، شدت گرفت، رو به گسترش نهاد. شیعیان ناچار شدند به مناطق امن‌تری کوچ نمایند. سرزمین عرب، به علت تسلط روحیات و طرز تفکر «اموی»، نمی‌توانست جای مناسبی برای آنان باشد. اما در شرق، به‌ویژه در ایران زمینه‌های مناسبی برای این هدف وجود داشت. به این جهت بسیاری از شیعیان به این سرزمین سرازیر شدند و در شهرهای دور دست و جدای از هم به زندگی پرداختند. شیعیان نیاز مبرمی به ارتباط با

یکدیگر داشتند؛ به این دلیل که امام حاضر داشتند. و نیازمند حل پرسش‌های دینی و یافتن راه‌حلی برای مسائل سیاسی و اجتماعی بودند. برای رسیدن به این هدف، از روش‌های مختلف ارتباط؛ از قبیل اعزام افراد خاصی نزد امام‌علیه السلام و تماس با آن حضرت، در ایام حج و در مدینه و نیز مکاتبه، استفاده می‌کردند. نیشابور شیعیان فراوانی را در خود جای داده بود که ارتباط خوبی با امام‌علیه السلام داشتند. اصولاً شرق ایران جزو مناطقی است که در قرن‌های سوم و چهارم، نام شماری از اصحاب و علمای مشهور، در تاریخ آن به چشم می‌خورد. یکی از این شخصیت‌ها «فضل بن شاذان» است، که مقام ارجمندی در میان صحابه ائمه و علمای شیعه داشته است. غیر از نیشابور، «بیهق» و «سمرقند» و «طوس» از محل‌های تجمع شیعیان به‌شمار می‌رفت. یکی از راه‌های ارتباط مردم با امام و بالعکس، «وکیل» بود. افرادی که سابقه علمی درخشان و ارتباط استوار با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند، و می‌توانستند از نظر حدیث، پشتوانه‌ای برای شیعیان به‌شمار آیند، به‌عنوان «وکیل» انتخاب می‌شدند. ایجاد رابطه به شیوه مذکور، موجب احیای شیعیان و عدم هضم آنان در جامعه «تسنن» گشت. آموزه‌های شیعی در قالب «کلام» و «حدیث» به تمامی جوامع کوچک و پراکنده و دور؛ از قبیل «سمرقند» و «کش» فرستاده می‌شد. با وجود دور بودن این مراکز، بسیاری از علمای شیعه از این مناطق برخاسته‌اند. فرستادگان و نامه‌های پربار و به‌موقع ائمه‌علیهم السلام، اشکالات ناشی از دوری راه را برطرف می‌ساخت. یکی از راه‌های ارتباطی دیگر، فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت بوده است. از «جعفر بن شریف جرجانی» نقل شده است: «به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری‌علیه السلام رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به‌وسیله من فرستاده بودند، به آن حضرت بدهم. پیش از آن که بپرسم به چه کسی بدهم، آن حضرت علیه السلام فرمود: آنچه را همراه آورده‌ای به مبارک، خادم من بسپار. (۱۲۸) قم اصلی‌ترین شهری بود که انبوهی از شیعیان را در خود جای داده بود و از زمان امام صادق‌علیه السلام، به‌طور مرتب و منظم با امام معصوم‌علیه السلام رابطه داشته است. «احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری» از جمله شخصیت‌های قمی بود که با امام حسن عسکری‌علیه السلام ارتباط داشت. امام حسن عسکری‌علیه السلام وی را فردی مورد اعتماد معرفی می‌کرد. سیستم «وکالت» در زمینه ایجاد پیوند بین امام و شیعیان، بویژه در اخذ وجوهات شرعی برای ساماندهی امور شیعیان نقش خود را ایفا می‌کرد. در «سامرا»، «بغداد» و «مدائن»، شیعیان آمار قابل توجهی را تشکیل می‌دادند. شاید «سلمان فارسی» اولین کسی بود که سنگ بنای تشیع را در «مدائن» نهاد و «حذیفه بن یمان» بر این اساس بنایی استوار برافراشت. کوفه نیز در این زمان و قبل و بعد آن، خالی از شیعه نبوده است. کوفه یکی از بزرگ‌ترین شهرهای شیعه‌نشین به‌شمار می‌رفت.

پیروان غدیر در عصر «امام مهدی (عج)»

برخی از شیعیان قم، (بی‌خبر از رحلت امام عسکری‌علیه السلام) برای پرداخت وجوه خویش به سامرا رفتند. کسانی آن‌ها را به پیش «جعفر» بردند. قمی‌ها، نخست در پی امتحان «جعفر» برآمدند، بدین‌منظور از وی پرسیدند: آیا از مبلغی که آوردیم اطلاع داری؟ جعفر گفت: تنها خدا از غیب اطلاع دارد. در نتیجه قمی‌ها از پرداخت پول به وی خودداری نمودند. در آن هنگام شخصی آن‌ها را به خانه‌ای هدایت کرد و در آنجا پس از آن که مبلغ وجوهات به آن‌ها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود، تحویل دادند. جعفر این موضوع را به «معمد» گزارش دادند، به دستور او، خانه امام و حتی خانه‌های همسایگان آن حضرت تفتیش مجدد شد... (۱۲۹) حساسیت شدید دستگاه خلافت و تحریکات جعفر برای کنترل امام دوازدهم‌علیه السلام بود و علاوه بر آن در صورت عدم دسترسی به آن حضرت، دست کم می‌توانستند اعلام کنند که امام حسن عسکری‌علیه السلام فرزند نداشته است. احضار افراد موثق در منزل امام نیز برای این بود تا به ادعای خود در این‌باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی سازند. (۱۳۰) بر اساس طرح پیش‌بینی شده، مسأله ولادت آن حضرت، از چشم مردم و حتی بیشتر شیعیان به دور ماند. فقط برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده‌ای از وکلای امام حسن عسکری‌علیه السلام و کسانی که در خانه امام‌علیه السلام مشغول خدمت بودند، از

ولادت حضرت باخبر شدند. شیخ مفید از تعدادی اصحاب و خادمان و یاران نزدیک امام عسکری علیه السلام روایت کرده است که آنان موفق به دیدار امام زمان علیه السلام شده‌اند. محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، حکیمه خاتون (دختر امام جواد علیه السلام)، ابوعلی بن مطهر، عمرو اهوازی و ابونصر طریف (خدمتگزار امام) از آن جمله بودند. (۱۳۱) به این ترتیب امام حسن عسکری علیه السلام فرزند خود را به برخی نشان داد و ایشان را جانشین خویش معرفی نمود. شیخ کلینی، از «ضوء بن عجلی» روایت کرده است که مردی ایرانی از اهالی فارس، به او گفته بود: «به منظور خدمت برای امام عسکری علیه السلام به سامرا رفته و امام مرا به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. روزی حضرت عسکری علیه السلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: «هذا صاحبکم». وی اظهار می‌کند که دیگر پس از آن تا رحلت امام، آن کودک را ندیده است. او می‌افزاید: «در زمانی که وی آن حضرت را دید حدود دو سال سن داشته است.» (۱۳۲) شاید پراهمیت‌ترین دیدار اصحاب و شیعیان امام عسکری علیه السلام با حضرت بقیه‌الله، زمانی بود که «محمد بن عثمان عمروی» از وکلای خاص امام زمان (عج)، همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام بودند. آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد و فرمود: «هذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم أطيعوه ولا تتفرقوا من بعدی فی أديانکم فتهلکوا، أما إنکم لا ترونه بعد یومکم هذا؛» «این امام شما پس از من و جانشین من در میان شما است. از او فرمان ببرید و پس از من در دین خود اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می‌شوید و پس از این هرگز او را نخواهید دید.» در ادامه این روایت آمده است: چند روز پس از آن، امام عسکری علیه السلام رحلت کرد. (۱۳۳) بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام احتمال ایجاد فرقه‌های انشعابی و افکار ناروا، فراوان بود؛ زیرا تولد و نگهداری و وصایت امام زمان علیه السلام به‌طور کاملاً محرمانه انجام شده بود و دوران غیبت نیز آغاز شده و تنها پشتوانه نیرومند امامت حضرت حجت (عج)، میراث عظیم احادیث موجود، درباره اصل مهدویت و پاره‌ای از لوازم آن و در بخش دیگر، استقرار سیستم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شیعه، در میان اصحاب امام عسکری علیه السلام و شیعیان آن حضرت بود.

پیروان غدیر در عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان

قرن چهارم و پنجم هجری از نظر شرایط سیاسی، از بهترین دوران شیعه به حساب می‌رود؛ زیرا خاندان بویه (۴۷۷ - ۳۲۰ ه ق) که مذهب شیعه داشتند، در دستگاه خلافت عباسی از نفوذ و اقتدار زایدالوصفی برخوردار بودند. فرزندان بویه به نام‌های: علی، حسن و احمد که قبلاً در فارس حکومت می‌کردند، در زمان «المستکفی» به سال ۳۳۳ هجری قمری وارد بغداد شده، به مقر حکومت راه یافته و مورد تکریم خلیفه قرار گرفتند. احمد «معزالدوله»، حسن «رکن الدوله»، و علی «عمادالدوله» لقب یافتند. معزالدوله که منصب امیرالأمراپی را داشت، چنان اقتداری را به دست آورد که حتی برای «مستکفی» حقوق و مقری تعیین کرد. به دستور وی در روز عاشورا بازارها تعطیل و برای امام حسین علیه السلام مراسم سوگواری برپا گردید، و مراسم عید غدیر با شکوه بسیار انجام شد. کوتاه سخن آن‌که: آل بویه در ترویج مذهب امامیه اثنی عشری اهتمام بسیار ورزیدند و در بغداد، مرکز حکومت اسلامی، که قبل از آل بویه مردم پیرو مذهب اهل سنت بودند، با به قدرت رسیدن آنان، مذهب شیعه نشو و نما پیدا کرد و آیین‌های مخصوص شیعیان با شکوه فراوان انجام می‌شد. شیخ مفید، متکلم نامدار امامیه که در این زمان می‌زیست، مورد تجلیل و تکریم بسیار بود. مسجد «براثا» در منطقه کرخ بغداد، به وی اختصاص داشت، و شیخ مفید در آن علاوه بر اقامه نماز و موعظه، به تعلیم و تدریس می‌پرداخت. وی در پرتو موقعیت ویژه‌ای که از جنبه‌های علمی و اجتماعی داشت، توانست فرق مختلف شیعه را انسجام بخشیده، آرا و عقاید شیعه را تحکیم و ترویج کند. خدمات آل بویه به مذهب تشیع اختصاص نداشت، بلکه آنان به ادب و فرهنگ اسلامی خدمت شایان نمودند. غناوی در کتاب «الادب فی ظلّ بنی بویه» می‌نویسد: «یکی از امتیازات آل بویه بالا رفتن سطح فرهنگ و دانش بود که خود و وزرای ایشان تأثیر بسزایی در این زمینه داشتند؛ زیرا وزرا همیشه از طبقات نویسندگان و دانشمندان و مبرز

برگزیده می‌شدند... آوازه‌شان در فضا طنین‌انداز شد، تا آنجا که دانشمندان و اهل ادب از هر سو به جانب ایشان رو آورده و از توجه‌شان برخوردار شدند. در میدان ادب و فلسفه و دانش، و در سازندگی و به کار انداختن اندیشه‌ها، گوی سبقت را از سروران خود «خلفای عباسی» ربوده بودند». (۱۳۴) در قرن چهارم فاطمیان نیز در مصر به قدرت رسیدند و حکومت آنان تا اواخر قرن ششم هجری (۵۶۷ ه ق) ادامه یافت. حکومت فاطمیان بر مبنای دعوت به تشیع پایه گذاری شد و اگرچه آنان دوازده امامی نبوده، پیرو مذهب اسماعیلیه بودند، و میان این دو مذهب اختلافاتی وجود دارد، ولی در حفظ شعائر تشیع، و نیز فراگرفتن تعالیم اسلامی از طریق خاندان وحی، و تشویق مردم به این روش، هر دو مذهب هماهنگ می‌باشند. سیوطی می‌نویسد: «در سال ۳۵۷ هجری قمری قرامطه بر دمشق استیلا یافتند و بر آن شدند که مصر را نیز به تصرف خود در آورند، ولی عبیدون (۱۳۵) (فاطمیون) مالک آن گردیده و دولت رفض (تشیع) در سرزمین‌های مغرب، مصر و عراق، استقرار یافت، و این بدان جهت بود که پس از مرگ کافور اخشیدی، حاکم مصر، نظم مصر مختل گردید. و سربازان در مضیقه مالی قرار گرفتند. گروهی از آنان نامه‌ای برای المعز لدین الله (فرمانروای مغرب) نوشته و از او خواستند تا وارد مصر گردد. وی فرمانده ارتش خود به نام «جوهر» را با هزار سواره عازم مصر نمود و او وارد مصر گردید. در سال ۳۵۸ هجری قمری از پوشیدن لباس سیاه و خواندن خطبه‌ای که بنی عباس می‌خواندند منع کرد و دستور داد جامه سفید پوشیده و خطبه زیر را بخوانند: «اللهم صل علی محمد المصطفی، و علی علی المرتضی و علی فاطمه البتول و علی الحسن والحسین سبطی الرسول...». او در سال ۳۵۹ هجری قمری دستور تأسیس دانشگاه الازهر را صادر کرد و بنای آن به سال ۳۶۱ هجری قمری پایان یافت. همچنین دستور گفتن «حی علی خیر العمل» را در اذان صادر نمود. مشابه همین دستور توسط جعفر بن فلاح فرماندار دمشق از جانب المعز بالله صادر گردید. (۱۳۶)

پیروان غدیر در عصر حمدانیان و مذاهب شیعه

در قرن چهارم هجری قمری حکومت شیعی دیگری نیز در جهان اسلام پدید آمد، و آن حکومت حمدانیان (۳۹۱ - ۲۹۳ ه ق) بود. برجسته‌ترین زمامدار آل حمدان علی بن عبدالله بن حمدان، ملقب به سیف الدوله (۳۰۳ - ۳۵۰ ه ق) بود. وی انسانی خردمند، دانش دوست و سلحشور بود و بیشتر ایام عمر خود را در جنگ با تجاوزگران رومی به سر برد. در عصر حمدانیان سرزمین سوریه، مانند حلب و اطراف آن، بعلبک و توابعش، جبل عامل و سواحل آن، مملو از شیعیان بود، و به ویژه شهر حلب پایگاه علماء شیعه و به خصوص بنوزهره به شمار می‌رفت. از کسانی که در تحکیم و نشر مذهب تشیع نقش مهمی ایفا نمود، ابوفراس (متوفای ۳۵۷ ه ق) شاعر نامدار آل حمدان بود، چنان که قصیده میمیه او از شهرت بسزایی برخوردار است و مطلع آن چنین است: الحق مهتضم والدین محترم و فیه آل رسول الله مقتسم (۱۳۷) «حق غصب شده و دین محترم است و سهم آل فرستاده خدا به تاراج رفته است». حمدانیان هیچ کس را به پیروی از مذهب شیعه مجبور نکردند، به وسیله مال و مقام نیز نفرینتند، بلکه مردم را به اختیار خود واگذار کرده، تا هرچه را می‌پسندند برای خود برگزینند. فقط مبلغان با اخلاص، حقایق را برای مردم بازگو می‌کردند، برعکس اموی‌ها و عباسی‌ها و صلاح الدین ایوبی که مردم را با ارباب و خشونت به مذهب تسنن فرا می‌خواندند. حمدانیان مردمی روشنفکر و آزاد منش بودند. به همین جهت پایگاه دانشمندان، فلاسفه، ادبا و روشنفکران از همه مذاهب و ادیان شدند، تا آنجا که هنرمندان از روم گریخته و به سوی سیف الدوله می‌آمدند. (۱۳۸)

پیروان غدیر در عهد سلجوقیان

در اواسط قرن پنجم هجری قمری دولت مهمی با نام دولت سلجوقی پدید آمد و حکومت سنی مذهب بغداد را که رو به زوال و فنا بود از سقوط نجات داد و از پیشرفت شیعیان در مصر، عراق، شام، فارس و خراسان جلوگیری نمود. حکومت سلجوقیان تا اواخر

قرن هفتم هجری استقرار یافت. حکومت مقتدر دیگری که در نیمه دوم قرن ششم (۵۶۵ ه ق) تأسیس گردید، حکومت ایوبیان به دست سردار نامی صلاح الدین ایوبی بود، که تا سال (۸۴۸ ه ق) دوام یافت. (۱۳۹) فداکاری‌های صلاح الدین در جنگ با صلیبیان در خور تقدیر و تحسین است، ولی تعصب شدید او نسبت به مذهب تسنن و خصومت و عداوت او با مذهب تشیع، نقطه ضعفی بس بزرگ و غیر قابل اغماض است. وی پس از استیلای بر مصر، با فاطمیان با خشونت تمام عمل نمود. در کتاب «اللزهر فی الف عام» آمده است: «ایوبی‌ها در مطلق آثار شیعه دخالت کرده و آنان را نابود کردند. صلاح الدین دولت فاطمی را عزل کرد و اقوام خود را در یک شب به منازل آنان وارد نمود و ناله‌های جگرخراش و گریه‌های جانسوز به قدری بلند بود که مردم فکر خود را از دست داده بودند...» (۱۴۰) وی دستور داد روز عاشورا که بنی امیه و حجاج عید می‌گرفتند، مجدداً عید باشد و «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشت و در سخت‌گیری با شیعیان تا آنجا پیش رفت که دستور داد: گواهی کسی باید قبول شود که معتقد به یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت باشد، و کسی حق سخنرانی یا تدریس را داشت که پیرو آن مذهب باشد و حتی کتابخانه‌های بزرگی را که فاطمیان تأسیس کرده بودند و کتاب‌های نفیسی در فنون مختلف در آن‌ها گردآوری شده بود، به دست وی متلاشی گردید و در نتیجه این روش خصمانه، مذهب تشیع در مصر فراموش گردید. (۱۴۱)

پیروان غدیر در عصر حکومت مغول

دولت مغول در سال ۶۵۰ هجری قمری توسط هولاکوخان در ایران تأسیس و به سال ۷۳۶ هجری قمری با مرگ سلطان ابوسعید پایان یافت. هولاکوخان در دومین حمله خود به عراق، حکومت بنی عباس را برانداخت، و همه مذاهب را در انجام مراسم مذهبی و ترویج تعالیم آنان آزاد ساخت و دانشمندان را تکریم نمود. به عبارت دیگر قتل و غارت‌هایی که هولاکوخان به آن دست می‌زد، انگیزه دینی نداشت. بدین جهت در مناطقی که به تصرف او درمی آمد ادیان مختلف از آزادی یکسان برخوردار بودند. در این که آیا هولاکوخان به دین اسلام تشرف یافت یا نه، اختلاف است. هرچند برخی حتی تشیع او را مسلم دانستند، ولی قدر مسلم این است که چهارتن از سلاطین مغول به نام‌های: نکواداربن هولاکو (احمد)، غازان خان (محمود)، نیکولوس (سلطان محمد خدابنده) و بهادرخان، اسلام آوردند. حکومت احمد چندان برجای نماند و در مورد «غازان خان» نیز شواهد تاریخی بر تشیع او دلالت دارد. سلطان محمد خدابنده در آغاز، پیرو مذهب حنفی بود، ولی چون نظام الدین عبدالملک شافعی که اعلم دانشمندان اهل سنت در آن زمان بود از طرف وی به عنوان قاضی القضاات منسوب گردید و او در مناظره با علماء حنفی غالب شد، سلطان، مذهب شافعی را برگزید. سرانجام پس از مناظره‌ای که میان علامه حلّی (متوفای ۷۲۶ ه ق) و نظام الدین واقع شد و علامه بر وی غالب گردید، سرانجام سلطان خدابنده آیین شیعه را انتخاب کرد و دستور داد تا سرتاسر قلمرو فرمانروایی او مراسم مذهب امامیه اجرا گردد. به درخواست وی علامه حلّی کتاب معروف خود «نهج الحق و کشف الصدق» را تألیف نمود. و پس از وی فرزندش بهادرخان، آخرین سلطان مغول پیرو آیین شیعه بود. در قرن هفتم و هشتم هجری قمری در عصر سلاطین مغول دانشمندان بزرگی از شیعه ظهور کردند که از آن جمله: محقق حلّی صاحب شرایع (متوفای ۶۷۶)، یحیی بن سعید (متوفای ۶۸۹)، مؤلف کتاب «الجامع الشرایع»، علامه حلّی (متوفای ۷۲۶) پدرش سدید الدین حلّی، فرزندش فخرالمحققین (متوفای ۷۷۱)، سید رضی الدین طاووس (متوفای ۶۶۴)، سید قیاس الدین بن طاووس (متوفای ۶۹۳)، ابن میثم بحرانی (متوفای ۶۷۹ یا ۶۹۹)، خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲)، قطب الدین رازی (متوفای ۷۶۶) و دیگران می‌باشند. موضوع جالب توجه در این دوره، پیدایی «مدرسه سیار» است که به پیشنهاد علامه حلّی و توسط سلطان خدابنده تأسیس گردید. داستان او این است که عادت سلاطین مغول بر این بود که در فصل گرما، در مراغه و سلطانیه و در فصل سرما در بغداد اقامت می‌گزیدند، و از طرفی سلطان خدابنده در سفر و حضر علمای بزرگ را با خود همراه می‌داشت و چون به علامه حلّی علاقه فراوان داشت، به وی پیشنهاد کرد که با او همراه باشد. ردّ این پیشنهاد

از طرف علامه مصلحت نبود؛ زیرا ممکن بود مخالفان و حسد ورزان نسبت به علامه این عمل را به گونه‌ای نادرست تفسیر نموده و علیه او استفاده نمایند، و از طرفی علامه نمی‌خواست به طور در بست در اختیار سلطان قرار گرفته و از فعالیت علمی بازماند، بدین جهت پیشنهاد تأسیس «مدرسه سیار» را مطرح کرد که مورد قبول سلطان قرار گرفت و بدین وسیله علامه حلی توانست به نشر عقاید و معارف امامیه و تربیت شاگردان بسیاری همت گمارد. (۱۴۲)

پیروان غدیر در عصر صفویان و عثمانیان

شیعه از نظر شرایط سیاسی تا قرن دهم هجری تقریباً همان وضع پیشین (دوران ایوبیان و سلجوقیان) را داشت. ولی در طلیعه این قرن، دولت صفویه توسط شاه اسماعیل اول تأسیس گردید، و مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شد. ایران در آن هنگام به صورت ملوک الطوائفی اداره می‌شد و هر بخشی را امیر، وزیر، خان و بزرگ قبیله‌ای به دست گرفته و بر آنجا فرمانروایی می‌کرد. هنوز از عمر اسماعیل، چهارده سال بیش نگذشته بود که از مریدان و پیروان پدرش ارتشی تشکیل داد و به اندیشه یکپارچگی ایران، از اردبیل قیام کرد و مناطق مختلف را یکی پس از دیگری فتح کرد و آیین ملوک الطوائفی را برانداخت، و ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور منسجم درآورد و در تمام قلمرو حکومت خود مذهب شیعه را رسمیت داد. پس از درگذشت وی (سال ۹۳۰ هجری) پادشاهان دیگر صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری (۱۱۴۸ ه ق) حکومت کردند و همگی رسمیت مذهب شیعه را تأیید و تثبیت نمودند و به ترویج آن همت گماردند. مراکز دینی مانند مساجد، مدارس علمی، و حسینیه‌های بسیار ساختند، و به تعمیر و توسعه مشرفه اقدام نمودند. عامل این اقدامات، علاوه بر جاذبه فطری و دینی و معنوی، نفوذ علماء بزرگی نظیر شیخ بهایی و میرداماد در دربار صفویان بود که آنان را به تعظیم شعایر دینی و پرورش دانشمندان بزرگ علوم مختلف، تشویق می‌کردند. از مشاهیر علمای این دوره می‌توان میرداماد، محقق کرکی، شیخ بهایی و پدرش شیخ حسین عبدالصمد، صدرالمآلهین، علامه مجلسی، محقق اردبیلی، ملاعبدالله یزدی و فیض کاشانی و... را نام برد. (۱۴۳) در این دوران دولت عثمانی نیز بر بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی حکومت می‌کرد و نسبت به مذاهب اهل سنت، متعصب بود و با شیعیان خصومت می‌ورزید، تا آنجا که با گروهی از روحانی نما امضا گرفت که شیعیان از اسلام خارج بوده و قتل آنان واجب است. سلطان سلیم در آنطول چهل هزار یا هفتاد هزار نفر را به جرم شیعه بودن کشت. در حلب به دنبال فتوای شیخ نوح حنفی، به کفر و وجوب قتل شیعه، ده‌ها هزار شیعه کشته شدند و مابقی فرار کردند، و حتی یک نفر شیعه در حلب نماند؛ در صورتی که در ابتدای دولت حمدانی‌ها، تشیع در حلب کاملاً رسوخ کرده و منتشر شده بود و حلب جایگاه دانشمندان بزرگی در فقه، امثال آل ابو زهره و آل ابو جراده و... بود که نام آنان در کتاب «أمل الأمل» ثبت است. از علماء بزرگ امامیه که به دست عثمانی‌ها به شهادت رسید، شهید ثانی است. عثمانی‌ها شیعیان را از دستگاه دولتی اخراج کردند و آنان را از انجام وظایف اختصاصی دینی بازداشتند و در شهرهای شام و مکان‌هایی که اقلیت‌های شیعی زندگی می‌کردند مانع انجام اعمال دینی شدند. این جریان‌ها و مصایب، چهار قرن (۱۱۹۸ - ۱۵۱۶) میلادی ادامه داشت. (۱۴۴) پس از آن نیز تقریباً همین شرایط سیاسی برای شیعیان ادامه یافت. در ایران مذهب تشیع به عنوان دین رسمی شناخته شد و جدال و نزاع مذهبی رخ نداد، ولی در سایر ممالک اسلامی که دولت‌های غیرشیعی حکومت می‌کرد و به ویژه در مناطقی که وهابیون نفوذ کلمه داشتند، شیعیان از شرایط سیاسی مطلوبی برخوردار نبودند، ولی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رهنمودها و سیاست‌های حکیمانه بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره حقایق بسیاری را در مورد مذهب و عقاید شیعه روشن کرد؛ به گونه‌ای که شمار طرفداران و هواداران آن افزایش یافت؛ گرچه ایادی استعمار در گوشه و کنار اسلام همچنان به سیاست تفرقه‌افکنی و جوّ عداوت و اختلاف ادامه می‌دهند.

پی نوشت ها

- (۱) ابی حاتم رازی، حاضر العالم اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸. (۲) تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴. (۳) خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱. (۴) پیشین. (۵) النظم الاسلامیه، ص ۹۶. (۶) روح التشیع، ص ۲۰. (۷) احتجاج، طبرسی، ص ۶۵ و ۶۶. (۸) الغدیر، ج ۲، ص ۳۴. (۹) السلافة فی امر الخلافة، شیخ مراغی (۱۰) همان. (۱۱) کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۵۸. (۱۲) طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۸. (۱۳) اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۱. (۱۴) مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۶۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲۴ و... (۱۵) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶. (۱۶) اسدالغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۳. (۱۷) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳. (۱۸) همان، ج ۲، ص ۱۱۴. (۱۹) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱. (۲۰) شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵. (۲۱) الفصول المهمه، ص ۱۸۰. (۲۲) حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۲. (۲۳) پیشین، ص ۴۰۳. (۲۴) اسدالغابه، ج ۱، ص ۶۵۶. (۲۵) اسدالغابه، ترجمه بلال، ص ۲۶. (۲۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۰۴. (۲۷) کتاب الخمس و کتاب الفرائض، ج ۱، ص ۵۵۱. (۲۸) همان، ج ۵، ص ۲۵۲. (۲۹) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷. (۳۰) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۰. (۳۱) همان، ج ۶، ص ۵۰. (۳۲) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰. (۳۳) ح ۱۷۵۹. (۳۴) السیره الحلیه، ج ۳، ص ۳۶۱. (۳۵) اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴. (۳۶) السقیفه و فدک، ص ۱۴۵. (۳۷) تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۰. (۳۸) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۵. (۳۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۵۳. (۴۰) الاخبار الطوال، ص ۱۷۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۳۵. (۴۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۱۶. (۴۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۳. (۴۳) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸. (۴۴) همان، ج ۲، ص ۱۷۰. (۴۵) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۹. (۴۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸. (۴۷) المعیار والموازنه، ص ۵۱. (۴۸) وقعه صفین، ص ۷. (۴۹) همان، ج ۱، ص ۱۴۴. (۵۰) پیشین، ج ۱، ص ۱۴۷. (۵۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۱. (۵۲) بلاغات النساء، ص ۶۷. (۵۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۹. (۵۴) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۸. (۵۵) تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۸؛ وقعه صفین، ص ۱۱۸. (۵۶) الوافدات من النساء علی معاویه، ص ۴۱. (۵۷) ر.ک. الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ الاستیعاب، ج ۱/۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۴۲۵. (۵۸) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ البدايه والنهایه، ج ۷، ص ۳۵۶. (۵۹) العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۱. (۶۰) مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲. (۶۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۱۶ - ۱۲۱. (۶۲) همان، ج ۱۱، ص ۴۴ - ۴۵. (۶۳) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۳۱. (۶۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴. (۶۵) الفتح، ج ۴، ص ۲۰۳. (۶۶) المحبر، ص ۴۷۹. (۶۷) مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۸. (۶۸) همان. (۶۹) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳. (۷۰) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۶۴۲. (۷۱) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴. (۷۲) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۹۱. (۷۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۴. (۷۴) همان، ج ۱۱، ص ۴۴. (۷۵) همان. (۷۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶ و تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۰ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴. (۷۷) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۲. (۷۸) همان. (۷۹) مقتل ابی مخنف، ص ۱۵. (۸۰) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۳۰. (۸۱) ابصار العین، ص ۶۶. (۸۲) ر.ک: قاموس الرجال، تستری؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام؛ ذخیره الدارین فیما یتعلق بالحسین و اصحابه؛ معالی السبطين؛ پیشوای شهیدان؛ نفس المهموم؛ تاریخ طبری؛ و... (۸۳) ر.ک: پیشین. (۸۴) ر.ک: پیشین. (۸۵) العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۳۰. (۸۶) جهاد الشیعه، ص ۲۷. (۸۷) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۴. (۸۸) شرح ابن ابی الحدید؛ ج ۳، ص ۱۵. (۸۹) شرح ابن ابی الحدید. (۹۰) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۹ و تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۹. (۹۱) الشیعه و الحاکمون، ص ۹۵. (۹۲) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۹. (۹۳) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۲۱. (۹۴) دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، ص ۶۱. (۹۵) الامام الصادق، ابوزهره، ص ۱۱۱. (۹۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴. (۹۷) شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۹۵. (۹۸) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۸۳. (۹۹) تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۱. (۱۰۰) الشیعه و الحاکمون، محمد جواد مغنیه، ص ۱۴۹. (۱۰۱) ر.ک: تاریخ

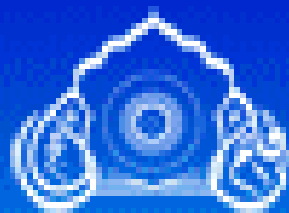
مسعودی، ج ۳، ص ۳۱، تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۵. ۹۸) بحارالانوار، ج ۴۷. ۹۹) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹. ۱۰۰) کافی، ج ۱، ص ۳۵۱. ۱۰۱) فرق الشیعه، ص ۷۹. ۱۰۲) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶. ۱۰۳) تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۹. ۱۰۴) مقاتل الطالیین، ص ۴۷۸. ۱۰۵) استبصار، ج ۲، ص ۵۸. ۱۰۶) کافی، ج ۵، ص ۱۱۱. ۱۰۷) رجوع شود به کتاب احتجاج طبرسی. ۱۰۸) تاریخ الشیعه، ص ۵۷. ۱۰۹) دلائل الامامه، ص ۲۰۴. ۱۱۰) عیون المعجزات، ص ۱۱۹. ۱۱۱) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹ و مسند الامام الجواد، ص ۲۹. ۱۱۲) فرق الشیعه، ص ۱۱۳. ۱۱۳) کافی، ج ۱، ص ۳۸۳. ۱۱۴) الغیبه، طوسی، ص ۲۱۲. ۱۱۵) کافی، ج ۱، ص ۳۸۴. ۱۱۶) الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۸. ۱۱۷) همان کتاب. ۱۱۸) تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۶۵. ۱۱۹) مسند الامام الجواد، ص ۲۶۵. ۱۲۰) تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۰. ۱۲۱) تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، بحث قم، پایگاه تشیع در ایران. ۱۲۲) کافی، ج ۱، ص ۱۰۲ و توحید، صدوق، ص ۱۰۱. ۱۲۳) مشارق الانوار، ص ۱۰ و مسند الامام الهادی، ص ۴۵. ۱۲۴) رجال کشی، ص ۶۱۰. ۱۲۵) ر. ک: تاریخ الخلفاء، ص ۴۳۷. ۱۲۶) تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ص ۵۸۷. ۱۲۷) تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۹، و نیز ر. ک: تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۱۴ - ۸۲۰. ۱۲۸) کشف الغمیه، ج ۲، ص ۴۲۷. ۱۲۹) کمال الدین، ص ۴۷۳. ۱۳۰) الغیبه، طوسی، ص ۱۳۲. ۱۳۱) الارشاد، ص ۳۵ وینابیع الموده، ص ۴۶۱. ۱۳۲) کافی، ج ۱، ص ۵۱۴. ۱۳۳) منتخب الاثر، ص ۳۵۵ وینابیع الموده، ص ۴۶۰ و الغیبه، طوسی، ص ۲۱۷. ۱۳۴) ر. ک: تاریخ الشیعه، ص ۲۰۶ - ۲۱۳؛ الشیعه و التشیع، ص ۱۴۸ - ۱۵۹؛ شیعه در اسلام علامه طباطبایی، ص ۲۹ - ۳۰؛ فلاسفه الشیعه، شیخ عبدالله نعمه، ص ۱۵۶ - ۱۱۹. ۱۳۵) فاطمیون را «عبیدیون» می‌نامند که منسوب به عبیدالله بن مهدی نخستین خلیفه فاطمی است. وی در سال (۲۹۶) هجری به حکومت رسید. ۱۳۶) تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۱ - ۴۰۲. ۱۳۷) تاریخ الشیعه، ص ۱۳۹ - ۱۴۱. ۱۳۸) الشیعه و التشیع، ص ۱۷۷ - ۱۸۸. ۱۳۹) تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۲۲ - ۸۲۵. ۱۴۰) الأزهر فی الف عام، خفاجی، ج ۱، ص ۵۸. ۱۴۱) تاریخ الشیعه، ص ۱۹۲ - ۱۹۴؛ الشیعه و الحاکمون، ص ۱۹۰ - ۱۹۳ به نقل از خطط مقریزی، ج ۲ و ۳، الأزهر فی الف عام، ج ۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱. ۱۴۲) ر. ک: تاریخ الشیعه، ص ۲۱۴ - ۲۱۹، مقدمه کتاب الالفین، سید مهدی خراسان. ۱۴۳) تاریخ الشیعه، ص ۲۲۰ - ۲۲۴؛ شیعه در اسلام، ص ۳۱، الشیعه و التشیع، ص ۱۹۰ - ۱۹۸. ۱۴۴) الشیعه و الحاکمون، ص ۱۹۴ - ۱۹۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد

بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محتج غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری

مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

